

در صفحات دیگر:

- در حاشیه نامه جدید مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران...
- رابطه دموکراسی و سوسیالیسم با اصل عدالت - قسمت ۱۳
- بعثت شناسی - قسمت ۷
- تفسیر سوره مطفقین - قسمت اول

بسته شدن حسینیه ارشاد در آبان ماه ۵۱

۳ - ضرورت تاریخی حرکت شریعتی:

برای درک و تبیین ضرورت تاریخی حرکت شریعتی باید باز گردیم به سال‌های ۴۷ تا ۵۱ که دقیقاً حساس‌ترین برهه در تاریخ جنبش سیاسی ایران می‌باشد چراکه این ۴ سال همان دورانی است که تمامی جریان‌های مسلحانه مذهبی و غیر مذهبی و ملی در اوج اعتلا و رشد و زایش و رویش خود در ایران قرار دارند و از بهمن ماه ۴۹ با علنی شدن مبارزه مسلحانه در سپاهکل و پس از آن ضربه استراتژیک ساواک بر سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۰ است که نطفه بحران استراتژی و بحران تشکیلاتی و در نهایت بحران تئوریک در این جریان‌های چریکی مذهبی و غیر مذهبی تکوین و رشد می‌کنند.

۱۶

مختصات استراتژی جدید امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه

قسمت اول

۱ - فروپاشی سوسیالیسم دولتی در دهه آخر قرن بیستم:

فروپاشی سوسیالیسم دولتی در دهه آخر قرن بیستم تنها یک تغییر و تحول ساده جغرافیایی و سیاسی که منتج به استقلال چند کشور و اضافه شدن چند نام به اعضای سازمان ملل متحد شده باشد، نبود بلکه بالعکس به خاطر استحاله تضاد دو اردوگاه شرق و غرب تحت عنوان تضاد کار و سرمایه و جایگزین شدن دوباره تضاد سرمایه - سرمایه در عصر گلوبال سرمایه‌ها و رهبری بلامنازع سیاسی و نظامی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا - یعنی کشوری که در آن زمان یک سوم تولید ناخالص کره زمین را در اختیار داشت و بودجه نظامی و هزینه تسلیحاتی این کشور بیش از مجموعه بودجه و هزینه نظامی کل کشورهای کره زمین - می‌باشد.

۵

ماراتون ۱ + ۵ در ایستگاه آخر، از مقاومت قهرمانانه خلق فلسطین تا خلق کردستان کوبانی

شرایط جدید بحران خاورمیانه که با ظهور هیولای داعش و بن بست جنگ داخلی سوریه و سرکشی، نسل کشی، طغیان رژیم متجاوز و کودک کش، انسان کش و اشغالگر اسرائیل، همراه با شکست سنگر به سنگر اخوان المسلمین - که از بعد از کودتای نظامی السیسی در مصر بر علیه محمد مرسی -، اکنون به ایستگاه تونس، مبداء حرکت بهار عربی رسیده است که با شکست حزب اخوانی النهضه - به رهبری راشد الغنوشی - و پیروزی حزب سکولار ندای تونس - به رهبری الباجی قائد السیسی - و پیروزی مرحله به مرحله جنبش الحوثی - به رهبری عبدالملک حوثی یمن که نماینده شیعیان یمن و وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی ایران می‌باشد - همراه با بحران امنیتی عراق و افغانستان در منطقه خاورمیانه، شرایطی برای قدرت‌های متروپل غربی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا فراهم ساخته است تا ۱+۵ در مذاکره هسته‌ای که حول سه محور:

۲

۱۶ آذر روز دانشجو بر جنبش دانشجویی ایران مبارک باد

اعتلا و رکود جنبش ۷۰ ساله دانشجویی ایران

۱ - آسیب‌شناسی جنبش ۷۰ ساله دانشجویی ایران: بیش از ۷۰ سال است که از پروسس حیات و مبارزه جنبش دانشجویی ایران می‌گذرد. بی شک در طول این هفتاد سال تاریخ حیات جنبش دانشجویی ایران، این جنبش گرفتار جزر و مدها و فراز و نشیب‌ها و رکود و اعتلاهای فراوانی شده است که تامل در آن‌ها در روز دانشجو مسئولیتی است بر دوش پیشگامان این جنبش. اگر بخواهیم در این رابطه به صورت خیلی اجمالی به آسیب‌شناسی ۷۰ ساله جنبش دانشجویی ایران بپردازیم باید به ضعف و آسیب عدم استقلال تشکیلاتی و عدم توانایی در سازماندهی خود و عدم توانایی در سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه کارگری و اجتماعی و دموکراتیک به عنوان اصلی‌ترین آفات جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۰ سال گذشته عمر این جنبش بدانیم که این سه آفت باعث شده است تا جنبش دانشجویی در طول ۷۰ سال گذشته گرفتار ورطه پراگماتیسم و تاکتیک زدگی و کارهای روزمره بشود.

۹

ماراتون ۱ + ۵ در ایستگاه آخر،

از مقاومت تهرانانه خلق فلسطین تا خلق کردستان کوبانی

سرد برقرار بود از تضاد بین شرق و غرب در جهت تعریف دیپلماسی خود استفاده می‌کرد و از بعد از فروپاشی بلوک شرق کوشیده است تا از هر گونه تضاد بین کشورهای متروپل جهان سرمایه‌داری از روس و چین گرفته تا کشورهای اروپای مرکزی در راستای فعال کردن دیپلماسی خود در عرصه بین‌المللی و همچنین در عرصه منطقه حداکثر بهره‌وری را داشته باشد تا توسط نفوذ در تضاد بین قدرت‌های منطقه با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا دیپلماسی منطقه‌ای خود را با غرب تعریف نماید.

برای مثال در جریان حمله نظامی و اشغال کویت توسط صدام یا در جریان تجاوز نظامی امپریالیسم جهانی به افغانستان با حمایت جانبی از امپریالیسم کوشید تا پروژه تکوین هلال شیعه تحت هژمونی خودش به انجام برساند که صد البته در این امر موفق گردید چراکه امروز چارچوب دیپلماسی رژیم مطلقه فقهاتی بر پایه هژمونی این رژیم بر هلال شیعه منطقه تعریف می‌شود و در چارچوب این اتوریتیه رژیم مطلقه فقهاتی است که در این شرایط ۱+۵ می‌کوشد که در برابر سه مؤلفه انرژی هسته و مسئله حقوق بشر و همکاری منطقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی مؤلفه سوم که همان مؤلفه همکاری منطقه‌ای رژیم می‌باشد، عمده کند و دو مؤلفه پروژه هسته‌ای و مسئله حقوق بشر رژیم مطلقه فقهاتی در چارچوب مؤلفه سوم مطالعه کنند، آنچنانکه در جریان کودتای السیسی در مصر بالاخره آمریکا در مرحله نهایی طبق موضعگیری جان کری با حمایت از دولت کودتا تسلیم همین استراتژی شد.

البته در همین جا باید این نکته هم اضافه کنیم که جریان داعش در حال ترسیم نقشه‌ای جدیدی برای خاورمیانه می‌باشد که علاوه بر اینکه تمامی مرزهای تعیین شده توافقنامه سایکس - پیکو که در سال ۱۹۱۶ پس از پیروزی نیروهای متفقین بر قدرت‌های مرکزی از جمله امپراطوری عثمانی توسط فرانسه و انگلیس و

۱ - قدرت هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی. ۲ - همکاری منطقه‌ای این رژیم با آمریکا. ۳ - مسئله حقوق بشر رژیم مطلقه فقهاتی، قرار دارد.

با اولویت و عمده شدن مؤلفه همکاری منطقه‌ای این رژیم با کشورهای متروپل غرب (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) شرایط جهت به ایستگاه آخر رسیدن ماراتون بین ۱+۵ و رژیم مطلقه فقهاتی فراهم شده است چراکه امپریالیسم جهانی از پی اوج گیری بحران خاورمیانه - به علت استیلای هیولای داعش بر بیش از ۴۰٪ خاک عراق و بیش از یک سوم خاک سوریه - و حمله داعش به منابع نفتی و پایگاه‌های نظامی کردستان عراق و محاصره شهر کوبانی در کردستان سوریه و تهدید اردن و مصر و عدم توانایی ارتش عراق در دفع تهاجم داعش و فراهم نبودن شرایط عینی و ذهنی در منطقه و کشورهای متروپل (به علت شکست امپریالیسم آمریکا و ناتو در افغانستان و عراق در تجاوز زمینی و اشغال نظامی سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳) جهت تجاوز زمینی کشورهای ناتو و آمریکا و بی ثمر بودن حملات صرف و بدون پشتوانه هوایی ائتلاف ضد داعش به حمایت نظامی و زمینی رژیم مطلقه فقهاتی در همکاری با ائتلاف ضد داعش نیاز استراتژیک پیدا کرده است.

لذا در این رابطه است که اوباما رئیس جمهور آمریکا در آخرین موضعگیری خود رسماً اعلام کرد، کشور ایران مشکل منطقه‌ای برای دولت‌های سنی مذهب منطقه نیست بلکه این افراط‌گراهای سنی هستند که برای همه خطرناک می‌باشند. گرچه از بعد از این موضعگیری باراک اوباما، هنری کیسینجر در جهت مخالفت با موضعگیری باراک اوباما اعلام کرد که جریان معروف به داعش یا دولت خلافت اسلامی از ایران خطرناکتر نیست، چرا که رژیم ایران بنا به دلایل گوناگون نسبت به داعش دارای قدرت بیشتری می‌باشد ولی با همه این احوال به علت جایگاه جناح دموکرات‌های آمریکا در این زمان در دستگاه دیپلماسی امپریالیسم آمریکا در چارچوب شرایط جدید بحران خاورمیانه باعث گردیده است تا ۱+۵ در مذاکره با رژیم مطلقه فقهاتی ایران، مؤلفه همکاری منطقه‌ای را عمده کنند و با آن شرایط جهت همکاری این رژیم در راستای مقابله با استیلای داعش در عراق، سوریه، مصر، لبنان، اردن و طالبان در افغانستان و گروه انصار الشریعه در لیبی فراهم گردد.

بدین ترتیب است که دور مذاکرات هسته‌ای که نزدیک به دو دهه است که در حال انجام می‌باشد و در این شرایط در کانتکست تحریم‌های استخوان سوز امپریالیستی غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، رژیم مطلقه فقهاتی را به آستانه نوشیدن جام دوم زهر و نرزش قهرمانانه رسانیده است. از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط امیدوار است که با استفاده تاکتیکی از شرایط بحرانی جدید خاورمیانه بتواند ماراتن فلج کننده چالش با امپریالیسم جهانی به ایستگاه آخر برساند و حداکثر ماهی ممکن را از این آب گل آلود منطقه صید نماید تا با لغو تحریم‌های اقتصادی و فراهم شدن بستر جهت دریافت پترو دلارها یا دلارهای نفتی در این شرایط، برای نجات از رکود اقتصادی و رشد منفی تولید ناخالص ملی که باعث تشدید بحران‌های سیاسی و اجتماعی جامعه شده است، مفری پیدا کند.

البته آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته خود نشان داده است در عرصه دیپلماسی بین‌المللی جهت تثبیت هژمونی و اتوریتیه خود در منطقه خاورمیانه تحت لوای هژمونی کشورهای شیعه منطقه، معتقد به زندگی در شکاف می‌باشد. به همین دلیل تا زمانی که بلوک شرق و جنگ



موافقت روسیه جهت تقسیم کشورهای منطقه خاورمیانه تعیین گردید، به چالش می‌کشد. طبق این نقشه جدید منطقه، دولت خلافت اسلامی مورد نظر داعش از ساحل شرقی مدیترانه تا خلیج فارس ادامه پیدا می‌کند و شبه جزیره عربستان و یمن نیز در بر می‌گیرد و حتی بخش بزرگی از سرزمین ایران که در این نقشه خراسان نامیده می‌شود جهت پیوند دولت خلافت اسلام با سرزمین افغانستان و پاکستان و بنگلادش و آسیای صغیر جزو این نقشه می‌باشد که این همه باعث شده است تا در مانیفست دشمنان داعش که از سه صاد تشکیل می‌شود:

۱ - صفوی یا شیعه یا ایران.

۲ - صلیبی یا سرمایه‌داری غرب.

۳ - صهیونیسم یا کشور متجاوز و اشغالگر اسرائیل، داعش معتقد به اولویت نابودی صفوی یا شیعیان یا ایران بشود و رسماً اعلام کند که تا زمانی که صفوی از بین نرود ما نمی‌توانیم با صلیبی و صهیونیسم آنچنانکه القاعده و ایمن‌الظواهری می‌گویند مبارزه کنیم.

لذا در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی جهت حفظ بقاء خود و حفظ امنیت ایران و حفظ تورتیه و هژمونی اش بر هلال شیعه در این عرصه وارد معامله به قول شیخ حسن روحانی برد - برد با ۱+۵ بشود و توسط سپاه قدس تحت هدایت قاسم سلیمانی نیروی نظامی این رژیم وارد نبرد نظامی با داعش در کنار سوریه و حزب الله لبنان بشود. اینجا است که امپریالیسم آمریکا که در این زمان جهت تامین امنیت عراق و به ویژه منطقه خودمختار کردستان بارزانی در کنار حملات هوایی ائتلاف ضد داعش نیازمند به نیروی زمینی در حمایت از ارتش بحران زده عراق می‌باشد، می‌کوشد هر چه زودتر با به ایستگاه آخر رساندن ماراتون ۱+۵ با رژیم مطلقه فقهاتی ایران در این راستا بسترسازی استراتژیک و تاکتیکی بکند که البته در این زمان بزرگترین مانع انجام توافق نهایی ۱+۵ با رژیم مطلقه فقهاتی، رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل می‌باشد چراکه اسرائیل معتقد است که انجام توافق بین ۱+۵ و رژیم مطلقه فقهاتی ایران علاوه بر اینکه مانع از بالکانیزه شده عراق، سوریه، مصر، ایران و عربستان می‌شود (که خود آن بسترساز هژمونی اسرائیل در پروژه خاورمیانه بزرگ محافظه کاران جدید یا نوکان‌های آمریکا می‌باشد).

دخالته نظامی رژیم مطلقه فقهاتی بسترساز تثبیت شرایط در سه کشور مخالف اسرائیل یعنی سوریه و عراق و لبنان تحت هلال شیعه می‌گردد. به همین دلیل از آنجائیکه دولت متجاوز اشغالگر اسرائیل از یکطرف خود را دولت یهودی می‌داند و از طرف دیگر خود را صاحب تنها شکل حکومت لیبرال - دموکراسی در میان کشورهای منطقه می‌داند که در چارچوب قواعد بازی پارلمانی و احزاب و استقلال قوا در راستای حفظ حقوق یهودیان اسرائیل و مبارزه با حقوق ملت فلسطین تلاش می‌کند و لذا در منطقه خاورمیانه صلاحیت حفاظت از سرمایه جهانی را دارد و از آنجائیکه در مغرب زمین و به خصوص کشور آمریکا به لحاظ موقعیت یهودیان و حزب صهیون یا صهیونیست‌ها در ساختار سرمایه‌داری جهانی و مظلومیتی که یهودیان توانسته اند در خصوص هولوکاست یا آدم سوزهای آشوبناک نازیست‌ها در جریان جنگ بین‌الملل دوم در میان

مردم غرب و آمریکا کسب کنند، این همه سبب شده است تا علاوه بر اینکه رژیم متجاوز و اشغالگر و ضد انسانی و کودک کش اسرائیل شعار اشغال اسرائیل از نیل تا فرات بدهد، ملت مظلوم فلسطین را از حداقل حقوق انسانی که مصوبات شورای امنیت و پیمان صلح اسلو برای این ملت قائل شده است محروم سازد.

لذا در این رابطه از آنجائیکه رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل استمرار حیات خودش را در گرو اجرای طرح خاورمیانه بزرگ می‌داند که این پروژه توسط محافظه کاران جدید یا نوکان‌های آمریکا تحت هژمونی رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل تعریف شده است اما از آنجائیکه تحقق پروژه نوکان‌های آمریکا در راستای تکوین خاورمیانه بزرگ در گرو نفی مرزهای تعیین شده توافقنامه سایکس - پیکو می‌باشد، با توجه به اینکه به موازات این استیلای هیولای داعش در طول شش ماه گذشته جهت تحقق دولت خلافت اسلامی که از ساحل شرقی مدیترانه تا خلیج فارس در بر می‌گیرد نیازمند به نفی مرزهای تعیین شده توافقنامه سایکس - پیکو در سال ۱۹۱۶ توسط انگلیس و فرانسه می‌باشد این تداخل استراتژی امپریالیسم آمریکا با توسعه طلبی داعش باعث گردیده تا دولت باراک اوباما پروژه طرح جدید امنیت خاورمیانه خود را جایگزین پروژه خاورمیانه بزرگ نوکان‌های آمریکا بکند، زیرا در پروژه طرح جدید خاورمیانه دولت باراک اوباما:

اولا به جای استراتژی بالکانیزه کردن کشورهای ایران، عراق، پاکستان، افغانستان، سوریه، عربستان، سودان و مصر که بسترساز جنگ منطقه‌ای و تکوین جریان‌های افراطی می‌باشد، در طرح جدید خاورمیانه دولت باراک اوباما اگرچه مرزهای سایکس - پیکو به چالش کشیده می‌شود اما این چالش در راستای تجزیه کشورهای فوق نمی‌باشد، لذا در این رابطه است که دولت باراک اوباما در این شرایط با طرح فرصت طلبانه بارزانی جهت تجزیه کردستان عراق که مورد حمایت رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل هم می‌باشد، مخالفت می‌کند.

ثانیا در طرح جدید خاورمیانه دولت اوباما به جای هژمونی تک سوارانه رژیم اشغالگر و متجاوز اسرائیل معتقد به هژمونی جمعی ترکیه، عربستان، قطر، اسرائیل و ایران می‌باشد، لذا در رابطه است که دولت اوباما تلاش می‌کند تا با عمده کردن مؤلفه همکاری منطقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی، ماراتون ۱+۵ را توسط جان کری به ایستگاه آخر برساند تا بستر جهت همکاری رژیم مطلقه فقهاتی ایران در عرصه تحقق پروژه جدید خاورمیانه دولت باراک اوباما فراهم شود و در همین رابطه است که خامنه‌ای در سخنرانی که برای اعضای خبرگان رهبری - برای اولین بار بعد از به کما رفتن مهدوی کنی می‌کرد - اعلام کرد نظم نوین منطقه در حال تکوین می‌باشد، باید تلاش کنیم تا قدر السهم خود را در این نظم جدید منطقه‌ای بیافزاییم. البته در این سخنرانی خامنه‌ای با حمله به پروژه هاشمی رفسنجانی - حسن روحانی استراتژی آن دو نسبت به آمریکا را عقب نشینی دانست و حرکت خودش را نرمش قهرمانانه اعلام کرد.

ثالثا در پروژه جدید خاورمیانه دولت اوباما برعکس پروژه محافظه کاران نوکان‌های آمریکا که معتقد به انجام رفرم و رعایت حقوق بشر در

کشورهای منطقه بودند، دولت اوپاما موضوع رفرم و رعایت حقوق بشر در مرحله بعد از آیتم همکاری منطقه‌ای قرار داده است لذا در این رابطه است که دولت اوپاما که ابتدا با کودتای نظامی السیسی بر علیه محمد مرسی دولت منتخب مردم مصر مخالفت می‌کرد، در راستای این سیاست جدید تن به تسلیم و قبول کودتا و همکاری با کودتاچیان مصر داد و در رابطه با رژیم مطلقه فقهاتی هم درست در زمانی که احمد شهید نماینده ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران گزارش نقض حقوق بشر ایران در دوره دولت شیخ حسن روحانی به سازمان ملل می‌دهد با غمض العین کردن آمریکا نسبت به این امر می‌کوشد بی تفاوتی از آن عبور کند. البته در همین رابطه در خصوص رژیم‌های ارتجاعی عربستان و قطر هم دولت باراک اوپاما تلاش می‌کند تا با عمده کردن مؤلفه همکاری منطقه‌ای موضوع رفرم و حقوق بشر در این کشورها را که به صورت حداقل هم رعایت نمی‌شود، نادیده بگیرد.

رابعا در پروژه جدید خاورمیانه، دولت اوپاما برعکس پروژه خاورمیانه بزرگ نئوکان‌های آمریکا که در چارچوب نظم جهانی بعد از فروپاشی بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم با تک سواری هژمونی امپریالیسم آمریکا تکوین پیدا کرد و امپریالیسم آمریکا از همان آغاز تکوین این نظم جدید بین‌المللی، تحت رهبری نئوکان‌ها تلاش می‌کرد تا توسط تجاوز نظامی و قدرت سرنیزه و ارتش کلاسیک و سلاح‌های مافوق مدرن، هژمونی تک سوارانه خود را به نمایش بگذارد در صورتی که در پروژه خاورمیانه جدید دولت باراک اوپاما به جای سیاست تجاوز نظامی و اشغالگرانه نئوکان‌ها که باراک اوپاما از آن با لفظ گرفتار شدن در باتلاق عراق و افغانستان یاد می‌کرد، آمریکا می‌کوشد که:

الف - به جای تجاوز اشغالگرانه از حمله هوایی استفاده بکند.

ب - به جای حرکت فردی نظامی به صورت جمعی با کشورهای متروپل در زیر چتر ناتو اقدام نماید.

ج - به جای استفاده ابزاری از جریان‌های افراطی مذهبی که نئوکان‌ها از قبل از فروپاشی شوروی در جهت مقابله با اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سابق می‌کوشیدند، آنچنانکه بی نظیر بوتو در مصاحبه‌اش اعلام کرد، آمریکا جهت استفاده ابزاری از جریان‌های افراطی و خشونت طلب مذهبی با تکوین طالبان و القاعده توسط حوزه‌های علمیه فقهاتی پاکستان و بودجه عربستان و طراحی آمریکا و انگلیس عمل کرد - و باز در راستای همین سیاست بود که در جریان جنگ داخلی سوریه، دولت باراک اوپاما با تاسی از استراتژی نئوکان‌ها ابتدا کوشید جهت به زانو در آوردن دولت خاندان اسد و حزب بعث سوریه اقدام به بازتولید همین جریان‌های خشونت طلب مذهبی بکند که خروجی نهایی این استراتژی ابزاری، هیولای داعش بود که آنچنانکه هیلاری کلینتون وزیر خارجه پیشین آمریکا اعلام کرد، هیولای داعش مولود و تکوین یافته استراتژی غلط آمریکا در سوریه و حمایت غلط مالی و لجستیکی کشورهای عربستان و قطر و ترکیه است. به همین دلیل در طرح جدید خاورمیانه دولت اوپاما استفاده ابزاری از تکوین جریان‌های افراطی مذهبی به صورت موقت مسکوت گذاشت.

البته همین موضوع، اختلاف اساسی بین دولت اردوغان ترکیه و دولت

باراک اوپاما در قضیه کوبانی شد چراکه اردوغان در چارچوب همان استفاده ابزاری از جریان‌های افراطی مذهبی نئوکان‌های آمریکائی معتقد است که در رابطه با موضوع کوبانی، آمریکا به جای سرکوب داعش باید با تقویت داعش، جهت حرکت داعش را توسط سقوط و اشغال کوبانی به وسیله داعش به سمت جنگ با دولت اسد و حزب بعث سوریه هدایت نماید، زیرا او معتقد است که تنها جریانی که می‌تواند دولت اسد را به زانو در آورد جریان داعش است، اما دولت آمریکا در این رابطه عقیده‌ای مخالف اردوغان دارد چرا که معتقد است که در صورت تحقق این استراتژی یعنی سقوط دولت اسد به دست داعش جایگزینی داعش برای خاورمیانه جدید خطرناکتر از دولت اسد خواهد شد. زیرا دولت داعش یک دولت توسعه طلب می‌باشد که به سرعت با سقوط اسد به سوی لبنان، اردن، مصر و لیبی و حتی تونس حمله خواهد برد، در آن صورت امکان به زانو در آوردن چنین هیولائی برای آمریکا و جهان غیر ممکن می‌شود.

لذا در رابطه با این سیاست دو گانه ترکیه و آمریکا در خصوص مقاومت مردم کوبانی است که از یکطرف ترکیه تلاش می‌کند تا مقاومت قهرمانانه مردم کوبانی توسط داعش سرکوب شود تا با اشغال کوبانی یا فرسایشی کردن نبرد کوبانی بستر تضعیف دو دشمن استراتژیک خود یعنی پ کا کا (حزب کارگران کردستان ترکیه) و ی پ گ (یگان‌های مدافع خلق) فراهم کند و بدین ترتیب بود که اردوغان تا آخرین مرحله با طرح شرط و شروط مختلف از جنگ با داعش و حمایت از مقاومت قهرمانانه مردم کوبانی خودداری کرده است و همین امر باعث گردید تا آمریکا جهت حمایت زمینی از مقاومت قهرمانانه مردم کوبانی بر ارتش آزادی سوریه تکیه نماید، هر چند دولت اسد در تلاش است تا به آمریکا ثابت کند که تنها قدرتی که می‌تواند در زمین داعش را در کوبانی زمین گیر کند، ارتش او می‌باشد که از طریق حزب الله لبنان و سپاه قدس رژیم مطلقه فقهاتی و عراق مورد حمایت قرار می‌گیرد.

استفاده فرصت طلبانه بارزانی و دولت خودمختار کردستان عراق از این شرایط که مقاومت قهرمانانه مردم کوبانی جهان را به حیرت درآورده است، قابل توجه می‌باشد چراکه دولت بارزانی در آغاز تلاش می‌کرد تا دامن خود را از آتش جنگ کوبانی دور بدارد اما هنگامی که فشار پائین مردم کردستان و جهان و منطقه جهت مشارکت در مقاومت قهرمانانه مردم کوبانی را برای خود فلج کننده دید، کوشید به صورت حاشیه وارد ماجرا شود. البته تحلیل هم بارزانی و هم اردوغان آن بود که مقاومت قهرمانانه مردم کوبانی در برابر داعش کوتاه مدت خواهد بود اما همین که دریافتند که این مقاومت قهرمانانه ریشه دار و پایه دار می‌باشد، لذا در شرایط فلج کننده‌ای قرار گرفتند به همین دلیل فشارهای اردوغان بر دولت باراک اوپاما جهت دست کشیدن از حمایت هوایی مقاومت قهرمانانه مردم کوبانی بی ثمر واقع شد چراکه دنیا تا این زمان به این حقیقت رسیده است که تنها سدی که تا این تاریخ توانسته است هیولای داعش را به گل بنشانند تنها و تنها مقاومت قهرمانانه خلق کوبانی می‌باشد. □

والسلام



مختصات استراتژی جدید امپریالیسم آمریکا

در منطقه خاورمیانه

و ضعیف‌ترین حلقه اردوگاه کار قرار داشت و گرچه این امر از همان آغاز با مخالفت افرادی چون تروتسکی قرار گرفت، ولی به هر حال دیوار کج بدون شالوده و فونداسیون سوسیالیسم دولتی توسط لنین از انقلاب اکتبر در روسیه بنا گردید و این دیوار بدون شالوده مدت نزدیک به یک قرن بالا رفت تا اینکه در دهه آخر قرن بیستم به یکباره فرو ریخت. آنچنانکه امروز تنها یادگار آن دیوار کج سوسیالیسم دولتی نظام توتالیتر و منحن کره شمالی می‌باشد که این مشت نمونه آن خروار می‌باشد. آفت شناسی یا عوامل فرو پاشی اردوگاه سوسیالیسم دولتی در اواخر قرن بیستم به ترتیب عبارت بودند از:

الف - عدم تکوین سوسیالیسم از پائین توسط نهادهای دموکراتیک کارگری و جایگزینی نیابتی سوسیالیسم حزبی غیر کارگری تکنوکرات‌ها و بورکرات‌ها یقه سفید از بالا.

ب - عدم پیوند بین اردوگاه کار جهانی به دلیل ۱ - جدائی کارگر اروپائی و آمریکا از کارگر کشورهای تحت سلطه در چارچوب آمبورژوازه کردن کارگران کشورهای غربی توسط سرمایه‌داری جهانی.

۲ - وجود مناسبات غیر غالب و بعضاً مسلط زمینداری در کشورهای پیرامونی.

۳ - رشد ناموزون توسعه در کشورهای پیرامونی و ضعف کمی و کیفی طبقه کارگر در این کشورها که مولود این رشد ناموزون توسعه می‌باشد.

۴ - عدم سازماندهی و تشکیلات صنفی و سندیکائی طبقه کارگر در کشورهای پیرامونی به علت حاکمیت استبدادی نظام‌های توتالیتر و فقدان آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر در کشورهای پیرامونی.

ج - به قول میلوآن جیلاس حاکمیت طبقه جدید تکنوکرات‌ها و بورکرات‌های یقه سفید تحت عنوان حزب کمونیست یا حزب سوسیالیست

طبیعی بود که در دهه آخر قرن بیستم با فروپاشی اردوگاه شرق این جایگزینی تضاد سرمایه - سرمایه تحت هژمونی سرمایه‌های مالی - نظامی - بانکی امپریالیسم آمریکا به جای تضاد دو اردوگاه شرق و غرب تحت عنوان کار و سرمایه مانند یک سونامی بود که تمامی تضادهای بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی کشورهای جهان دچار تحول و تغییر کرد که صد البته در عرصه این تغییر و تحول ساختاری تضادهای بین‌المللی و منطقه‌ای و کشوری به میزانی که سرمایه‌های داخلی آن کشورها یا آن منطقه در تضاد سرمایه - سرمایه یا دوران امپریالیست جدید دخالت داشتند آتش تضاد سرمایه - سرمایه در صورت نظامی و سیاسی و اقتصادی در آن کشور یا در آن منطقه شعله ورت می‌شد.

از منطقه بالکان گرفته تا منطقه خاورمیانه همه در این مرحله تاریخی به خاطر تضاد سرمایه - سرمایه دوران جدید امپریالیسم به یکباره مانند آتش فشان شعله ور گردیدند؛ لذا طبیعی بود که به علت جایگاه سرمایه منطقه‌ای خاورمیانه در عرصه مواد اولیه اعم از نفت و گاز و بازارهای مصرفی این منطقه در صورت بازار کالاهای نظامی و کالاهای مصرفی و سرمایه‌های مالی آتش این تضادها در دوران جدید امپریالیسم در این منطقه بیش از دیگر مراکز بحرانی جهان شعله ور گردد.

در مرحله دهه آخر قرن بیستم آنچه که بیش از هر چیز قابل توجه بود علل فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم دولتی بود که طرفداران آن در جهان نزدیک به یک قرن به عنوان آرمان نهانی بشریت و پایان تاریخ بشریت از آن یاد می‌کردند اما به یکباره این طبل توخالی با آن همه عظمت فیزیکی و ظاهری که داشت در برابر آفتاب رقابت سرمایه‌های بین‌المللی به زانو در آمد که بزرگترین فونکسیون که این فروپاشی اردوگاه شرق به همراه داشت، به هم ریختگی در اردوگاه بین‌المللی کار بود. آنچنانکه هر چند این فروپاشی باعث گردید تا تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا در دوران جدید امپریالیستی دهه آخر قرن بیستم سرمایه‌های امپریالیستی گلوبال و جهانی بشود و نظام بین‌المللی سرمایه‌داری چتر خود را بر تمام کره زمین از بازارهای روسیه و چین گرفته تا اعماق افریقا و آسیا بگستراند.

اردوگاه کار حتی آن شکل اولیه دولتی خود را هم که در سده بیستم داشت از دست داد و به صورت قطعات یک پازل در هم ریخته در آمد به طوری که تفرقه در اردوگاه کار از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب آنچنان گسترده و فراگیر شد که بعضی به عنوان عامل اصلی تثبیت و سلطه سرمایه‌های بین‌المللی جهانی در دوران جدید امپریالیستی دانستند و همین عامل تعیین کننده تفاوت بین‌المللی بین دو مرحله حاکمیت تضاد سرمایه - سرمایه در قرن نوزدهم و قبل از جنگ بین‌الملل اول و قبل از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه با حاکمیت دوباره تضاد سرمایه - سرمایه از بعد از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم دولتی در دهه اواخر قرن بیستم می‌باشد چراکه هر چند در قرن نوزدهم و قبل از انقلاب اکتبر روسیه، نظام سرمایه‌داری از بعد از متلاشی کردن نظام زمینداری در عرصه بین‌المللی به صورت یک نظام مسلط در آمده بود ولی هرگز مانند دهه آخر قرن بیستم سرمایه صورت گلوبال و جهانی پیدا نکرده بود، با همه این احوال اردوگاه بین‌المللی کار به خصوص در نیمه دوم قرن نوزدهم با همه محدودیت‌های کمی که داشت نسبت به اردوگاه کار در ۲۵ سال گذشته از هماهنگی و وحدت بیشتری برخوردار بود و همین وحدت نسبی بود که باعث گردید تا تئوریسین‌هایی چون لنین فریب آن را بخورند و اقدام به برپائی نظام سوسیالیستی در کشوری بکنند که در قیاس با کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا آنچنانکه کارل مارکس گفته بود به علت بقاء مناسبات زمینداری در آخرین

در این کشورها به نمایندگی از طبقه کارگر غایب در قدرت سیاسی.

د - جایگزینی نهادهای بوروکراسی حزبی دستوری از بالائی‌های قدرت به جای شوراهای دموکراتیک کارگری تکوین یافته از پائین.

ه - جایگزینی نظری و عملی ثنوری‌های سوسیالیست دولتی و حزبی و غیر کارگری به جای سوسیال - دموکراسی علمی شورائی و دموکراتیک جوشیده از جنبش‌های کارگری و دموکراتیک و اجتماعی آن جامعه به خصوص.

و - فقدان آزادی‌های دموکراتیک همراه با حاکمیت نظام‌های توتالی‌تر حزبی در این کشورها به علت سلطه سیاسی و اقتصادی طبقه جدید بورکرات‌ها و تکنوکرات‌های حزبی در این کشورها.

به همین دلیل با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم دولتی در اواخر قرن بیستم گرچه تئوریسین‌های امپریالیستی امثال فوکویاما لیبرال سرمایه‌داری غرب را پایان تاریخ بشر اعلام کردند ولی سرمایه‌داری جهانی تلاش می‌کرد تا بن بست و بحران و شکست تاریخی سوسیالیسم دولتی را تحت عنوان شکست و نابودی سوسیال - دموکراسی اعلام کند که تنها منادی و مدعی توزیع صحیح و عادلانه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی توسط جنبش سه گانه کارگری و دموکراتیک و اجتماعی در بستر تشکیلات شوراهای صنفی و سیاسی و اجتماعی تکوین یافته از پائین تا بالا می‌باشد.

در همین رابطه بود که با فروپاشی سوسیالیسم دولتی قرن بیستم هر چند بستری جهت گلوبال شدن سرمایه جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا فراهم گردید ولی با همه این احوال بازگشت دوباره دوران امپریالیستی در دهه آخر قرن بیستم به همراه ناتوانی امپریالیست‌ها در هدایت تضادهای محصول رقابت لجام گسیخته خود، عاملی جهت طرح نظری و عملی نظام سوسیال - دموکراسی از پائین توسط شوراهای دموکراتیک در قرن بیست و یکم شده است که باز بزرگترین آفت سوسیال دموکراسی در این مرحله هم همان پراکندگی در اردوگاه کار جهانی می‌باشد که بسترساز حاکمیت سیاسی گروه‌های اجتماعی خرده بورژوازی و طبقه بورژوازی تحت عنوان رنگارنگ قومی و ملی و مذهبی بر جنبش کارگری و هم پیمانان طبیعی این جنبش یعنی جنبش دموکراتیک و جنبش اجتماعی شده است.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفتیم اینکه:

۱ - با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم دولتی در دهه آخر قرن بیستم تضاد سرمایه - سرمایه جایگزین تضاد کار - سرمایه یا تضاد دو اردوگاه شرق و غرب گردید.

۲ - گرچه به موازات فروپاشی اردوگاه سوسیالیست دولتی و جایگزینی تضاد سرمایه - سرمایه به جای تضاد کار - سرمایه در دوران جدید امپریالیستی در دهه آخر قرن بیستم سرمایه شکل گلوبال و جهانی پیدا کرد، اما سرمایه گلوبال در چارچوب ساختار طبیعی خود آستن تضادهای بحران ساز دوره‌ای سرمایه‌داری بود که بحران اقتصادی ویرانگر ۲۰۰۷ جهان سرمایه‌داری، مولود طبیعی این زایمان بود.

۳ - به موازات جایگزین شدن تضاد کشورهای امپریالیستی متروپل به

جای تضاد دوران جنگ سرد که بین دو اردوگاه سوسیالیسم دولتی و قدرت‌های امپریالیستی غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بود. هر چند دوران گذار این انتقال در دهه آخر قرن بیستم همراه با هژمونی بلامنازع نظامی و سیاسی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا بود ولی از آنجائیکه به موازات پیشرفت سرمایه گلوبال قطب‌های جدید اقتصادی در چهار قاره آسیا و اروپا و آمریکا و آفریقا مانند چین، هند، آفریقای جنوبی، روسیه، برزیل و آرژانتین رویش کردند. این رویش قدرت‌های جدید اقتصادی به موازات تک سواری نظامی و سیاسی و اقتصادی امپریالیست امپریالیسم آمریکا باعث گردید تا تضاد قدرت‌های امپریالیستی رو به فزونی و افزایش گذارد آنچنانکه تضاد سرمایه با سرمایه در آستانه قرن بیست و یکم شدیدتر از تضاد دو اردوگاه سوسیالیسم دولتی و اردوگاه امپریالیسم در کل قرن بیستم و دوران جنگ سرد شد.

۴ - از آنجائیکه تجربه دو جنگ بین‌الملل اول و دوم که در جنگ اول بیش از ۲۰ میلیون نفر و در جنگ بین‌الملل دوم بیش از ۵۰ میلیون نفر کشته، به همراه ویرانی و تکوین بیابان‌های سوخته برای بشریت و غرب و کشورهای سرمایه‌داری همراه داشت و سرمایه‌داری جهانی به روشنی می‌دانست که در جنگ بین‌الملل سوم در صورت وقوع به علت پیشرفت تسلیحات کشتار جمعی دیگر نه از تاک نشان می‌ماند و نه از تاک نشان؛ لذا در این رابطه منشور نانوشته مورد توافق همه کشورهای سرمایه‌داری جهانی احتراز از جنگ بین‌الملل سوم می‌باشد علی‌ایحاله در این رابطه است که در مرحله تضاد سرمایه - سرمایه یا دوران امپریالیستی دهه آخر قرن بیستم تمامی کشورهای امپریالیستی طبق یک منشور نانوشته در قرن بیست و یکم توافق کردند تا جهت احتراز از وقوع جنگ بین‌الملل سوم، تضادهای آنتاگونیستی نظامی - سیاسی - اقتصادی خود را از کانال جنگ کشورهای پیرامونی در چارچوب تقسیم بازتقسیم بازارهای بین‌المللی به انجام رسانند. از این منظر بود که با فروپاشی سوسیالیسم دولتی تنور جنگ کلاسیک و غیر کلاسیک در کشورهای پیرامونی از حوزه بالکان گرفته تا خاورمیانه هر روز داغ و داغ‌تر می‌شد که کمترین مولود این سیاست خشن، زایش و رویش جریان‌های تروریستی ضد انسانی در لباس مذهب و قومیت و ملیت امثال القاعده، داعش، بوکوحرام، الشریعه، جبهه النصره و غیره بوده است که امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌کوشد تا از جریان‌های تروریستی و ضد بشری در راستای حل تضادهای امپریالیستی سرمایه - سرمایه در بستر تقسیم بازتقسیم بازارهای بین خود بکار گیرند.

۵ - گرچه با فروپاشی سوسیالیسم دولتی دوباره دوران تضاد بین‌المللی سرمایه - سرمایه که همان دوران امپریالیست می‌باشد جایگزین تضاد دو اردوگاه شرق و غرب گردید اما آنچه که در این رابطه باید به آن توجه شود اینکه دوران امپریالیست جدید با دوران امپریالیست قرن نوزدهم متفاوت می‌باشد چراکه در دوران امپریالیست جدید سرمایه صورت گلوبال و جهانی پیدا کرده است که همین گلوبال شدن سرمایه در دوران جدید امپریالیستی باعث شده است تا تمامی موازنه‌های منطقه‌ای و کشوری و بین‌المللی در دوران امپریالیستی جدید تحت تاثیر تضاد سرمایه - سرمایه بین‌المللی قرار گیرند بطوریکه امروز از عمل سرقت دزدان دریائی سارقان سومالی گرفته تا نسل کشی و برده گیری و عملیات

تروریستی ضد انسانی و ضد بشری امثال داعش و بوکو حرام و الشریعه و... همگی تنها در این داستان قابل تفسیر و تبیین می‌باشند.

۶ - هر چند سوسیالیسم دولتی با فروپاشی اردوگاه شرق در دهه آخر قرن بیستم مرد و امروز آخرین زوزه‌های مرتجعانه خودش را در کره شمالی می‌کشد ولی نباید از نظر دور بداریم که با مرگ سوسیالیسم دولتی، سوسیالیسم - دموکراسی نمرده است بلکه همچنان با قامتی استوارتر از گذشته به عنوان تنها آلترناتیو نظام ضد انسانی سرمایه‌داری در رنگ‌های مختلف آن ایستاده است و به عنوان تنها آرمان همه آرمان خواهان بشریت مطرح می‌باشند. البته سوسیال - دموکراسی که از خاکستر سوسیالیست دولتی پر کشیده است دیگر آن سوسیالیست دولتی قرن بیستم نیست که با زور سرنیزه و احزاب یقه سفید تکنوکرات‌ها و بورکرات‌های طبقه جدید تحت عنوان احزاب کمونیست از بالا به طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا تحمیل بشود بلکه بالعکس سوسیال - دموکراسی قرن بیست یکم:

اولا سوسیال دموکراسی است که معتقد است که تنها بستر تحقق آرمان سوسیالیست علمی بشر می‌باشد چراکه اصلا سوسیال دموکراسی چیزی نیست جز توزیع عادلانه و صحیح قدرت در موفه‌های قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی که لازمه همه این‌ها تحقق دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی است.

ثانیا سوسیال دموکراسی قرن بیست و یکم به جای اینکه مانند سوسیالیست دولتی قرن بیستم توسط احزاب تکنوکرات و بورکرات کمونیستی یقه سفید از طریق بالا بر جامعه تزریق بشود، از پائین توسط شوراهای دموکراتیک کارگری و زحمتکشان تکوین پیدا می‌کنند.

ثالثا سوسیال دموکراسی قرن بیست و یکم برعکس سوسیالیست دولتی قرن بیستم یک سوسیالیست نیابتی نیست که از طرف احزاب تکنوکرات و بورکرات یقه سفید کمونیست علاوه بر اینکه در غیبت طبقه کارگر تکوین پیدا می‌کنند در دوران رشد خود بر کارگران تحمیل بشود و به نیابت از طرف طبقه کارگر به امپراطوری قدرت دست پیدا کنند.

۷ - مهم‌ترین آفت اردوگاه کار در مرحله جدید دوران امپریالیسم در مقایسه با دوران امپریالیسم قرن نوزدهم تفرقه در اردوگاه کار می‌باشد که این امر مانع از آن می‌شود تا اردوگاه کار با این همه پتانسیل و گستردگی که در عرصه جهانی به موازات گلوبال شدن سرمایه پیدا کرده است، نتواند به عنوان آلترناتیو تضاد سرمایه با سرمایه جایگزین سرمایه بشود و مرحله واقعی نه دولتی کار - سرمایه در عرصه بین‌المللی رقم بزند.

۸ - تا زمانی که وحدت و پیوستگی در اردوگاه کار جایگزین تفرقه و پراکندگی فعلی نشود امکان حاکمیت سوسیال - دموکراسی در کشورهای متروپل یا پیرامونی وجود نخواهد داشت و اگر هم به صورت موضعی مانند کمون پاریس این امر تحقق پیدا کند چونان سوسیالیسم دولتی قرن بیستم در زیر چکمه‌های رقابت ابزاری و بازاری سرمایه‌داری نابود خواهد شد.

۹ - بحران اقتصادی سال ۲۰۰۷ سرمایه‌داری جهانی که هر چند از کشور متروپل آمریکا شروع شد ولی مانند بازی دومینو به سرعت تمامی کشورهای متروپل سرمایه‌داری و کشورهای پیرامونی را از پای

در آورد و تسلیم خودش کرد به طوری که آثار تخریبی این بحران از دو بحران سال‌های ۲۹ - ۳۰ و ۵۵ - ۵۷ شدیدتر می‌باشد و برای سالیان سال این بحران و آثار مخرب آن که مهم‌ترین آن رکود می‌باشد ادامه خواهد داشت و همین امر باعث گردیده است تا این بحران علاوه بر اینکه بر ناتوانی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا جهت هژمونی تک سوارانه خود بر جهان مهر تائید بگذارد، عامل افزایش تشدید تضاد بین خود قدرت‌های امپریالیستی و همچنین زحمتکشان با سرمایه‌داران نیز بشود به طوری که نهضت ۹۹ درصدی‌ها که در بستر همین بحران از نیویورک آغاز شد و تقریبا در تمامی کشورهای متروپل گسترش یافت همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

۱۰ - آنچنانکه تئورسین‌های سوسیالیسم دولتی قرن بیستم تحت هژمونی استالین تلاش می‌کردند تا سوسیالیسم دولتی استالین و مانو و غیره را پایان تاریخ بشر تبلیغ کنند، سرمایه‌داری گلوبال دوران امپریالیستی دهه آخر قرن بیستم تحت هژمونی سیاسی و نظامی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا توسط تئورسین‌هایی امثال فوکویاما تلاش می‌کردند تا لیبرال سرمایه‌داری آمریکا را به عنوان پایان تاریخ بشر اعلام کنند و دیگر برای سوسیال - دموکراسی رسالتی جهت مقابله کردن با سرمایه‌داری جایگاه تاریخی قائل نباشند.

۲ - سوسیالیسم قرن بیست و یکم و تمایز آن با سوسیالیسم دولتی قرن بیستم

حال سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه چرا از آغاز قرن بیست و یکم هر چه زمان می‌گذرد علاوه بر اینکه در چارچوب بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۷ به بعد برای بشریت مشخص شد که نظام سرمایه‌داری حتی در زمانی که به صورت گلوبال در آمده است و جهان را تحت دایره رقابت و تاخت و تاز خود در آورده است، توان آن را ندارد که بتواند تضادهای درونی خود را مهار کند و لذا در عرصه عدم توانایی در مهار تضادهای درونی خود بحرانی ویرانگرتر از بحران‌های دوره‌های گذشته خود برای بشریت به ارمغان می‌آورد.

حال در همین رابطه چرا این سرمایه‌داری گلوبال آنچنانکه توانایی هدایت اقتصادی بشر را ندارد، نمی‌تواند به لحاظ سیاسی به هدایتگری بشر در این قرن بپردازد و هر چه از قرن بیست و یکم می‌گذرد به علت این ناتوانی هر روز شاهد جنگ و کشتار منطقه‌ای و کشوری در سطح جهان و به خصوص در خاورمیانه هستیم؟ در پاسخ به این سوال است که باید دوباره به همان اصل رقابت و تضادمند بودن سرمایه‌داری در عرصه اقتصادی و ادامه آن سیاسی و بالاخره در ادامه آن تا نظامی بپردازیم و همچنین تکوین قدرت‌های جدید اقتصادی در دوران جدید امپریالیستی مثل قدرت‌های اقتصادی چین، روسیه، هند، افریقای جنوبی، آرژانتین و برزیل و به چالش کشیده شدن نظم بین‌المللی سیاسی و اقتصادی و حقوقی توسط این قدرت‌های جدید اقتصادی همچنین عدم امکان حل تضادهای بین‌المللی کشورهای متروپل سرمایه‌داری در عرصه جنگ بین‌الملل سوم که باعث نابودی همه آن‌ها می‌گردد، این همه باعث شده است تا سرمایه‌داری جهانی در دوران امپریالیسم جدید تلاش بکند تا تضادهای



بین‌المللی خود در عرصه باز تقسیم جهان از کانال سرمایه‌های منطقه‌ای و سرمایه‌های کشوری کشورهای پیرامونی حل کنند لذا در این رابطه است که هر چه از قرن بیست و یکم می‌گذرد جهان به سمت بی‌ثباتی و جنگ و خونریزی و کشت و کشتار پیش می‌رود.

آنچنانکه توحش و ناامنی امروز در قاره‌های آسیا و آفریقا و به خصوص در منطقه خاورمیانه تا آنجا گسترش پیدا کرده است که حتی در مناسبات قبل از سرمایه‌داری این همه جنایت بر بشریت این منطقه در مدت کمتر از ۱۵ سالی که از قرن بیست و یکم می‌گذرد نرفته است و تازه هر چه زمان می‌گذرد آینده این طوفان حاره‌ای که به راه افتاده و همه چیز را در مسیر خود نابود می‌کند نامعلوم‌تر و طوفانی‌تر می‌شود و در این رابطه است که در همین مدتی که از قرن بیست و یکم می‌گذرد بشریت به نیکی دریافته که نظام سرمایه‌داری و امپریالیست‌ها در دوران امپریالیسم جدید دیگر توان هدایتگری سیاسی و اقتصادی جهان را ندارند و جهان قرن بیست و یکم تحت سلطه سرمایه‌داری گلوبال جهانی تاریک و ناامن برای بشریت می‌باشد و به همین دلیل است که دوباره در قرن بیست و یکم به موازات ناتوانی سرمایه‌داری و امپریالیسم در هدایت جهان امروز شاهد نگاه جدید بشریت جهت رهائی از چنگال سرمایه‌داری به سمت سوسیالیسم هستیم.

اما این نگاه دوباره بشریت به سوسیالیسم دموکراسی در قرن بیست و یکم به عنوان تنها آلترناتیو نجات بخش سرمایه‌داری انسان کش با نگاه بشریت در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم متفاوت می‌باشد چراکه بشریت امروز حامل یک قرن تجربه سوسیالیسم دولتی قرن بیستم می‌باشد که کوشیدند جدای از طبقه کارگر توسط احزاب کمونیست نیابتی تکنوکرات‌ها و بدون دموکراسی تنها از طریق قدرت و سرنیزه و دولت سوسیالیسم را به جامعه بشریت تزریق کنند که صد البته شکست خوردند. نگاه بشریت امروز به سوسیالیسم - دموکراسی دیگر مانند گذشته تزریق سوسیالیسم از کانال دولت و قدرت و احزاب تکنوکرات نیابتی کمونیستی در چارچوب دسپاتیزم تشکیلاتی نیست بلکه برعکس بشریت امروز معتقد است که تحقق سوسیالیسم تنها از طریق پائین در بستر دموکراسی توسط تشکیلات و جنبش زحمتکشان و هدایتگری طبقه کارگر و شوراهای صنفی و سیاسی امکان پذیر است.

سوسیالیسم قرن بیست و یکم دیگر مانند سوسیالیسم قرن بیستم یک سوسیالیسم ابزاری و جبری و تزریقی از بالا و دولتی نیست بلکه بالعکس یک سوسیالیستی است که فقط دارای مضمون آگاهی می‌باشد یعنی تنها نصیب جامعه‌ای می‌شود که توانایی کسب آگاهی به آن را پیدا کرده باشد و تا زمانی که طبقه کارگر یک جامعه نتواند به صورت نظری به آن آگاهی همه جانبه پیدا کند و در بستر دیالکتیک عینی زندگی خود آن را پراتیک بکند، نمی‌تواند به صورت عینی و ذهنی به این سوسیالیسم دست پیدا کند و لذا در این رابطه است که سوسیالیسم قرن بیست و یکم برعکس سوسیالیسم قرن بیستم نه دولتی و نه جبری و نه تزریقی از بالاست، همچنین نه ابزاری و نه وارداتی و نه نیابتی توسط احزاب کمونیست است و به همین ترتیب نه بیگانه با دموکراسی و شوراها و نه

این سوسیالیسم اجبارا از کانال مرانامه و برنامه و پلاتفرم و منافع حزب کمونیست شوروی و چین و غیره عبور می‌کند بلکه بالعکس سوسیالیسم قرن بیست و یکم:

اولا به جای ابزاری و اجباری از طریق آگاهی کسب می‌شود و از طریق آگاهی انتقال پیدا می‌کند.

ثانیا کسب و انتقال آن از طریق آن نوع آگاهی دیالکتیکی حاصل می‌شود که از زندگی عینی و کنکریب آن طبقه و آن جامعه مشخص حاصل شده باشد نه معلول تئوری زندگی احزاب نیابتی کمونیست جوامع دیگر باشد و به این دلیل است که جنبش کارگران و جنبش دموکراتیک و جنبش اجتماعی در قرن بیست و یکم که از برنج زار سوسیالیسم - دموکراسی قرن بیست و یکم رشد و حاصل می‌شود یک جنبشی است که برعکس جنبش کارگری و اردوگاه کار در قرن بیستم دارای تضاد و تناقض و تفرقه‌های قومی و مذهبی نمی‌باشد، بلکه به معنای واقعی کلمه می‌تواند شاهد گلوبال شدن کار در عرصه بین‌المللی بشود همان امری که لازمه هر گونه تحقق جامعه سوسیالیسم دموکراسی می‌باشد و بدون آن امکان تحقق جامعه سوسیالیسم دموکراسی در هیچ جا نیست.

سوسیالیسم دموکراسی قرن بیست و یکم علاوه بر اینکه یک سوسیالیسم دموکراسی کارگری و شورائی و دارای مضمون آگاهی می‌باشد و دارای نظام بندی دموکراتیک است و از پائین به بالا تکوین پیدا می‌کند و وارداتی نیست و بستر ساز کار گلوبال در عرصه بین‌المللی جهت نفی آلترناتیوی سرمایه گلوبال است. به همراه خود هنر سوسیالیستی، فلسفه سوسیالیستی، ادبیات سوسیالیستی، حقوق سوسیالیستی، اخلاق سوسیالیستی و فرهنگ سوسیالیستی نیز می‌باشد همان خلای که در سوسیالیسم دولتی قرن بیستم به علت اینکه دولتی بود و محصول اندیشه احزاب تکنوکرات و بوروکرات یقه سفید کمونیستی بود، همچنین به علت اینکه وارداتی بود و به همین ترتیب به علت اینکه تزریقی از بالا به پائین بود و به علت اینکه توسط دسپاتیزم تشکیلاتی و حزبی حاصل شده بود نه نهادهای دموکراتیک شورائی به شدت مشهود بود و به علت همین خلاء هنر و فلسفه و دیسکورس و ادبیات و اخلاق و حقوق و فرهنگ سوسیالیستی قرن بیستم بود که این سوسیالیست در اوج قدرت ابزاری خود به یک مرتبه ویران گردید و باز به علت همین ماهیت دسپاتیزمی و غیر دموکراتیکی تکوین سوسیالیسم قرن بیستم بود که توان رقابت در برابر لیبرال سرمایه‌داری غرب نه در عرصه نظری داشت و نه در عرصه ابزاری و نه در عرصه ذهنی و به همین دلیل بود که با اینکه دیوار آهنینی جهت مقابله با نفوذ تبلیغات سوء لیبرال سرمایه‌داری اطراف مردم خود ایجاد کرده بود با نفوذ تبلیغات سوء لیبرال سرمایه‌داری غرب از طریق سیگنال و امواج و پشت سر گذاشتن دیوار پارازیت‌ها این آسمان خراش بی‌فونداسیون و بی‌شالوده را به زانو در آورد. □

ادامه دارد



جنبش ۷۰ ساله دانشجویی ایران

همچنین در جریان کودتای انتخاباتی دولت دهم در سال ۸۸ هر چند حزب پادگانی خامنه‌ای در راستای تجربه‌ای که از تیرماه ۷۸ نسبت به سرکوب جنبش دانشجویی داشت، کوشید حرکت اولیه گازانبری خودش که رسماً از نماز جمعه ۲۹ خرداد توسط او اعلام گردید بر سرکوب جنبش دانشجویی توسط شکنجگاه کهریزک و اوین و حمله به خوابگاه‌های دانشجویی قرار دهد تا توسط آن بتواند جنبش سبز میرحسین موسوی را از تنها نهاد انقلابی محروم کند. ولی آنچنانکه در پروسه ۸ ماهه مبارزه جنبش سبز مشاهده کردیم تقریباً از زمانیکه حزب پادگانی خامنه‌ای تحت مدیریت شیخ حسن روحانی نماینده خامنه‌ای در شورای امنیت ملی توانست بین رهبری جنبش سبز یعنی میرحسین موسوی و کروی با جنبش فاصله ایجاد نماید، به موازات رکود جنبش اجتماعی ۸۸ جنبش دانشجویی دچار پراکندگی و تشتت گردید که خروجی نهایی آن در عاشورای ۸۸ بود که آنچنانکه مشاهده کردیم با اینکه جنبش دانشجویی توانست در روز عاشورا وارد متن مردم بشود و شعار خودش را به درون متن مردم ببرد، در نهایت دیدیم که به علت فقدان تشکیلات مستقل و عدم توانایی در سازماندهی خودش و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه کارگری و اجتماعی و دموکراتیک این حرکت در نطفه توسط حزب پادگانی خامنه‌ای سرکوب گردید.

به هر حال اگر از زاویه سه آفت فقدان تشکیلات

اگر سه آفت فوق را به عنوان مشترک و عمده جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۰ سال گذشته بدانیم بی شک هر کدام از این آفت‌ها در شرایط مختلف تاریخی خود مولد آفت‌های دیگری شده است. به همین دلیل در بحث تئوریک آسیب‌شناسی جنبش دانشجویی در طول ۷۰ سال گذشته تاریخ حیات خود، ما نمی‌توانیم به صورت جداگانه این سه آسیب را مورد بررسی قرار دهیم و حتماً باید این سه آسیب را در پیوند با یکدیگر مورد بررسی قرار گیرد. به همین دلیل فقدان تشکیلات مستقل و عدم توانایی در سازماندهی خود و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه کارگری و اجتماعی و دموکراتیک باعث شد تا مثلاً در جنبش ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی با اینکه توانست در مدت ۳ روز یعنی تا ۲۱ تیرماه ۷۸ حتی جنبش خودش را بدل به جنبش اجتماعی بکند ولی به علت فقدان تشکیلات مستقل و عدم توانایی سازماندهی و سازمان‌گری جنبش دانشجویی نه تنها توان سازماندهی جنبش اجتماعی بسیج کرده در مدت ۳ روز را نداشت، حتی توان هدایتگری تظاهرات روزهای ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ تیرماه ۷۸ هم نداشت به همین دلیل تظاهرات میلیونی جنبش اجتماعی همگام با جنبش دانشجویی به صورت خودبخودی حرکت می‌کردند. یک وقتی سر از مصلاهی دانشگاه تهران در می‌آوردند، وقت دیگر سر از خیابان فاطمی و درب وزارت کشور و در نهایت به خاطر همین فقدان پتانسیل سازماندهی و سازمان‌گری بود که رژیم مطلقه فقهاتی که در روز ۱۸ و ۱۹ کاملاً در برابر این جنبش تاریخی سر تسلیم فرود آورده بود.

در روزهای ۲۰ و ۲۱ تیرماه توسط کارشناسان اطلاعاتی و امنیتی و هدایتگری شورای امنیت ملی تحت مدیریت شیخ حسن روحانی دریافت که پاشنه آشیل جنبش همین فقدان سازماندهی و سازمان‌گری است لذا تحت مدیریت شیخ حسن روحانی و قالیباف فرمانده نیروی انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی حزب پادگانی خامنه‌ای که شامل لباس شخصی‌ها و سپاه و بسیج و نیروی انتظامی می‌شدند در روز ۲۱ تیرماه ۷۸ با یک حرکت گازانبری این جنبش عظیم اجتماعی - دانشجویی را پاروید کردند. آنچنانکه در روز ۲۵ تیرماه ۷۸ محمد خاتمی رئیس جمهور وقت در دانشگاه همدان اعلام کرد «که من افتخار می‌کنم که توانستم این فتنه را بدون خونریزی خاموش کنم.»

همچنین به علت همین فقدان تشکیلات مستقل و عدم توانایی سازماندهی و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه بود که در دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی بعد از اینکه سردار سازندگی و امیر کبیر دوم ایران و عمود خیمه نظام ولایتی؟! ساختمان‌های دفتر تحکیم وحدت را از جنبش دانشجویی گرفت که به موازات آن فعالیت جنبش دانشجویی صورت غیر دولتی پیدا کرد، باعث شد تا جنبش دانشجویی دچار پراکندگی گردد.

مستقل و عدم پتانسیل سازماندهی خود و سازمان‌گری سه جنبش خواهیم ۷۰ سال جنبش دانشجویی ایران را مورد ارزیابی قرار دهیم باید بگوئیم به جز نیمه دوم دهه شصت یعنی بعد از کودتای فرهنگی ۵۹ و باز شدن دانشگاه‌ها که تقریباً جنبش دانشجویی ایران یک جنبش تکوین یافته از بالا و دولتی و معتقد به ایدئولوژی خمینی بود و دارای فعالیت علنی در حمایت از رژیم مطلقه فقهاتی بود و تمامی تشکیلات آن به صورت دولتی تکوین پیدا کرده بود، در هیچ مقطعی حتی در سال ۵۵ - ۵۷ که پیشگام جنبش اجتماعی ضد استبدادی بود این جنبش دارای تشکیلات مستقل و توان سازماندهی خود و سازمان‌گری سراسری در داخل کشور نبوده است و به همین دلیل نه توان هدایتگری جنبش داشته و نه قدرت یک مبارزه درازمدت اجتماعی و سیاسی و حتی صنفی داشته است. البته این فقدان تشکیلات مستقل و عدم توان سازماندهی خود و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه در طول ۷۰ سال گذشته عامل تکوین آفت‌های دیگری هم برای جنبش دانشجویی ایران شده است که از مهم‌ترین آن‌ها وابستگی به جریان‌های جنبش سیاسی ایران و جریان‌های حاکمیت از بعد از انقلاب ۵۷ بوده است بطوریکه از بعد از شهریور ۲۰ تا کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی مدت ۱۲ سال که دوران بهار جنبش دانشجویی ایران می‌باشد ما شاهد بودیم که به علت فقدان تشکیلات مستقل سراسری، جنبش دانشجویی این جنبش در طول این ۱۲ سال پیوسته دنباله رو جریان‌های سیاسی از حزب توده گرفته تا تشکیلات جریان‌های جبهه ملی بوده است.

باز به علت همین فقدان تشکیلات مستقل و عدم پتانسیل سازماندهی خود و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه بود که در جریان کودتای امپریالیست / استبداد / ارتجاع ۲۸ مرداد که با چند تا مزدور و خود فروخته ارتش و چند تا لوده و لومپن امثال رمضان یخی و شعبان بی مخ و طیب حاجی رضائی و نوچه‌هایشان و حمایت معنوی روحانیت حوزه شکل گرفت، جنبش دانشجویی به علت همین فقدان تشکیلات سراسری مستقل و عدم پتانسیل سازماندهی خود و سازمان‌گری جنبش سه گانه کارگری و اجتماعی و دموکراتیک در صحنه غایب بود و کوچکترین حرکت عملی جهت حمایت از مصدق و مقابله با کودتا از خود نشان نداد و تازه مهم‌تر از آن، سه ماه بعد از کودتا وقتی این جنبش به خود آمد و برای اولین بار به صورت مستقل از جریان‌های سیاسی وارد مبارزه با کودتاچیان شد.

باز به علت همین فقدان تشکیلات مستقل و عدم توان سازماندهی خود و فقدان پتانسیل در سازمان‌گری سه جنبش کارگری و اجتماعی و دموکراتیک بود که حتی بعد از آنکه در ۱۶ آذر ۳۲ سه فدیه او در پای نیکسون توسط رژیم توتالتیر و ضد خلقی پهلوی قربانی شدند، نتوانستند مبارزه جنبش دانشجویی را از سطح دانشگاه به عرصه جامعه بکشانند،

لذا در این رابطه بود که حکومت کودتا حتی بعد از کشتار دانشگاه در ۱۶ آذر توانست به راحتی بر سرنیزه و با سرنیزه حکومت بکند.

باز در همین رابطه بود که در دهه ۴۰ که جنبش چریکی به صورت وارداتی و کلاسیک در کشور ایران تکوین پیدا کرد تقریباً تمامی نیروهای جنبش چریکی در سه شاخه مذهبی و غیر مذهبی و ملی آن نیروهای جدا شده از جنبش دانشجویی بودند که پر واضح بود که علت اصلی این گرایش دانشجویان به تشکیلات چریکی در دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ یعنی سال ۵۵ که جنبش چریکی در داخل کشور به کلی نابود شد و کشتی جنبش چریکی توسط ساواک رژیم ضد خلقی و توتالی‌تر پهلوی به گل نشست، این بود که جنبش دانشجویی جهت فرار از آن آفت فقدان تشکیلات سراسری مستقل و کسب توان سازماندهی و توان سازمان‌گری به ناچار مجبور شد تا در عرصه جنبش چریکی دهه ۴۰ سورنا را از دهان گشادش بزند و لذا به جای اینکه به درمان این درد از درون بپردازد به دامن سازماندهی و تشکیلات چریکی پناه برد تا آنجا که اوج اعتلای رشد یک دانشجو در دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ این بود که خود را از جنبش دانشجویی بکند و به جنبش چریکی پناه ببرد و طبیعتاً عظمت و بزرگی دانشجو در این مرحله در این نبود که تا چه اندازه می‌تواند سازمانده یا سازمانگر جنبش کارگری یا جنبش دانشجویی یا جنبش اجتماعی بشود بلکه عظمت او در این بود که در زیر لباس خود مسلح به سلاح گرم بشود و با غیبت از دانشگاه و بخشیدن عطای جنبش دانشجویی به لقایش به خانه تیمی پناه ببرد، چراکه او در کلاس تئوری جنبش چریکی آموخته بود که چریک یک حزب است و مبارزه چریکی هم تاکتیک است و هم استراتژی. طبیعی است که با چنین نگاهی به جنبش چریکی او دیگر بهائی برای جنبش دانشجویی و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه کارگری و اجتماعی و دموکراتیک قائل نبود و حداکثر نیازی که جنبش چریکی در این دوران به جنبش دانشجویی داشت بستر عضوگیری بود.

لذا به همین دلیل بود که در مدت ۱۵ سال عمر جنبش چریکی در ایران جنبش دانشجویی و جنبش کارگری و جنبش اجتماعی مردم ایران در اوج مرحله رکود تاریخی خود قرار داشت که خروجی نهائی این پروسه چریک‌گرایی ۱۵ ساله، آن بود که در سال‌های ۵۶ و ۵۷ زمانی که جنبش اجتماعی ضد استبدادی مردم ایران به راه افتاده بود از جنبش پیشگام و هدایتگری جنبش دانشجویی هیچ خبری نبود تازه اگر هم گاهی خبری از آن‌ها به دست می‌آمد، آن زمانی بود که پس از فروپاشی رژیم توتالی‌تر پهلوی جهت انبار کردن سلاح به پادگان‌ها و ارتش هجوم می‌بردند.

به همین ترتیب آفت فقدان تشکیلات مستقل و عدم پتانسیل سازماندهی و

سازمان‌گری در جریان پنج سال ارشاد شریعتی هم بی‌تأثیر نبود چراکه معلم کبیرمان شریعتی در حرکت پنج ساله (۴۷ تا ۵۱) ارشاد خود تنها تئوریسینی بود که در آن زمان به صورت استراتژیک بر دانشجو و جنبش دانشجویی تکیه می‌کرد بطوریکه او در تبیین پشتوانه اجرایی و استراتژی جنبش ارشاد همیشه بر دانشجو و جنبش دانشجویی تکیه داشت چراکه از نظر او دانشجو دارای دو مشخصه بود یکی نداشتن و دیگری نخواستن. همان دو موضوعی که از نظر او باعث شده تا دانشجو به عنوان نیروی انقلابی در آید، اما تأثیر منفی که این تکیه استراتژیک شریعتی بر دانشجو در حرکت پنج ساله ارشاد او ایجاد کرد این بود که به علت فقدان تشکیلات مستقل و عدم توانایی در سازماندهی و سازمان‌گری جنبش دانشجو، این جنبش نتوانست به سازماندهی حرکت ارشاد شریعتی بپردازد و از آنجائیکه تشکیلات آموزشی و فرهنگی ارشاد شریعتی در طول ۵ سال (۴۷ تا ۵۱) حرکت او که شامل یک سلسله کلاس‌های مجرد صرف آموزشی بود، توان پرورش نیروی سازمانده و سازمان‌گر نداشت.

در نتیجه خود حرکت ارشاد شریعتی مانند جنبش دانشجویی به عنوان بستر جنبش چریکی جهت عضوگیری در آمده بود و خروجی نهایی آن این بود که با بسته شدن ارشاد شریعتی در آبان‌ماه ۵۱ حتی برای یک روز هم حرکت ارشاد شریعتی نتوانست ادامه پیدا کند و به این ترتیب بود که به جای اینکه شریعتی با بسته شدن ارشاد آنچنانکه خود پیش بینی می‌کرد در حرکت حزبی ارشاد زنده بشود تنها به صورت یک سلسله کتاب‌های درون کتابخانه‌ها در آمد.

۲ - رکود و اعتلای جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۰ سال حیات گذشته خود:

آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم فقدان تشکیلات مستقل و عدم توان سازماندهی خود و سازمان‌گری سه جنبش کارگری و اجتماعی و دموکراتیک به عنوان سه آفت استراتژیک جنبش ۷۰ ساله دانشجویی ایران باعث شد تا:

الف - در ۱۲ سال بین سال‌های شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که فصل بهار تاریخ سیاسی جنبش ایران و جنبش دانشجویی بود، جنبش دانشجویی ایران به علت فقدان تشکیلات مستقل و عدم توانایی در سازماندهی خود و سازمان‌گری سه جنبش اجتماعی و جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک به صورت پراکنده و غیر اکتیو دنباله رو جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی و ملی بشوند و در همین رابطه بود که در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ استبداد - امپریالیسم - ارتجاع مذهبی بر علیه

دولت مصدق، جنبش دانشجویی ایران نتوانست کوچک‌ترین مقاومتی در جهت شکست کودتا از خود نشان دهد.

ب - در زمان بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا ۱۶ آذر ۳۲ که جنبش دانشجویی برای اولین بار دارای حرکت مستقل از جریان‌های سیاسی شد باز به علت عدم توانایی در سازماندهی خود و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه دیگر حتی بعد از شهادت سه فدیه خود در ۱۶ آذر در دانشکده فنی دانشگاه تهران این جنبش نتوانست جنبش اعتراضی آن روز خود را بر علیه کودتا و بر علیه ورود کودتاگران امپریالیستی و نیکسون به عرصه جامعه و جنبش‌های سه گانه دیگر کارگری و اجتماعی و دموکراتیک بکشانند.

ج - در جریان اعتلای جنبش چریکی دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ یعنی تا سال ۵۵ که جنبش چریکی به کلی در داخل کشور توسط ساواک رژیم ضد خلقی و توتالی‌تر پهلوی نابود گردید، جنبش دانشجویی ایران به علت فقدان تشکیلات مستقل و عدم توانایی سازماندهی خود و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه کارگری و دموکراتیک و اجتماعی باعث گردید تا جنبش دانشجویی ایران به عنوان بستر جذب نیرو برای تشکیلات چریکی در آید.

د - در رابطه با حرکت پنج ساله حزب‌گرایانه شریعتی در ارشاد (۴۷ تا آبان ۵۱) باز با اینکه شریعتی بر استراتژی حزب‌گرایانه به عنوان آلترناتیو استراتژی چریک‌گرایانه که تنور آن به شدت در آن دوران گرم بود تأکید داشت به علت اینکه شریعتی دانشجو و جنبش دانشجویی را به عنوان تکیه‌گاه استراتژیک حرکت خود مطرح کرده بود، از آنجائیکه شریعتی در کانتکس حرکت پنج ساله خود در ارشاد که شامل پراتیک آموزشی مجرد نظری در چارچوب یک سلسله کلاس‌ها و سخنرانی‌ها بود، توان پرورش کادرهای همه جانبه سازمانده و سازمان‌گر نداشت. فقدان تشکیلات مستقل و عدم توانایی سازماندهی و سازمان‌گری جنبش دانشجویی باعث گردید که نیروی اصلی حرکت ارشاد شریعتی که همان دانشجو و جنبش دانشجویی بود توان سازماندهی حرکت ارشاد شریعتی نداشته باشند که حاصل آن شد تا حرکت ارشاد شریعتی در طول ۵ سال ۴۷ تا ۵۱ به عنوان یکی از بهترین بسترهای جریان چریک‌گرائی جهت جذب نیرو در آید. آنچنانکه جریان‌های چریکی در آن زمان می‌گفتند تا زمانی که نیرو در حسینیه ارشاد قرار داشتند سمپات اندیشه شریعتی بودند اما به مجرد خروج این نیروها از حسینیه توسط آدرس‌های خانه‌های تیمی که ما به آن‌ها می‌دادیم، نیروهای شریعتی در خدمت جریان چریک‌گرائی در می‌آمدند.

ه - در سال‌های ۵۶ و ۵۷ که جنبش اجتماعی ضد استبدادی مردم ایران در حال اعتلا و پیروزی بود، جنبش دانشجویی ایران هر چند در آغاز در اعتراض به انتقال دانشگاه صنعتی آریامهر (دانشگاه صنعتی شریف واقعی فعلی) به اصفهان توانست در تهران این جنبش اعتراضی از محدوده دانشگاه به عرصه جامعه بکشد ولی در ادامه به علت فقدان تشکیلات مستقل و عدم توانایی در سازماندهی خود و سازمان‌گری حرکت جنبش‌های سه گانه کارگری و اجتماعی و دموکراتیک، دنباله تشکیلات سنتی روحانیت از راه رسیده و بر خر مراد سوار شده افتاد، در نتیجه از آنجائیکه روحانیت صاحب قدرت شده بعد از پیروزی انقلاب ضد استبدادی ۵۷ فاقد هر گونه برنامه نظری و عملی و نیروی پرورش یافته جهت مدیریت کشور بود، جنبش دانشجویی در داخل و خارج کشور به عنوان سرمایه باد آورده به خدمت گرفت و توسط جذب نیرو از این مزرعه بی صاحب باد آورده بود که توانست کمیته های انقلاب و جهاد سازندگی و بالاخره سپاه و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی خود را باز تولید نماید. به طوری که بعداً در جریان پروژه و سناریوی اشغال سفارت امریکا در ۱۳ آبان ۵۸ و کودتای فرهنگی بهار ۵۹ ارتجاع حاکم با همین چاقوی ساخته شده از جنبش دانشجویی به جان دسته خود یعنی جنبش دانشجویی افتاد و آنچنان در این جنگ بی پایان دانشجو را در سال‌های نیمه اول دهه ۶۰ کشت که جوی خون از دانشجویان سراسر ایران در راه اوجب الواجبات که حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود به راه افتاد و تا آنجا این جوی خون ادامه پیدا کرد که در نسل کشی تابستان ۶۷ با فتوای خمینی چشمه جنبش دانشجویان در زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی خشکید و به این ترتیب بود که با مرگ خمینی در سال ۶۸ به جز یک تشکیلات دولتی وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی تحت عنوان‌های دفتر تحکیم وحدت و انجمن دانشجویان و شورای اسلامی دانشجویان و دانشجویان پیرو خط امام و بسیج دانشجویی دیگر چیزی از جنبش دانشجویی ایران باقی نمانده بود و بدین ترتیب بود که در دهه ۶۰ از بعد کودتای فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها دیگر دانشگاه‌ها به صورت پادگان‌ها شده بودند و دانشجو هم به صورت نگهبانان این دانشگاه‌ها در آمده بودند و اینچنین بود که در دهه ۶۰ جنبش دانشجویی ایران به صورت یک نهاد دولتی در خدمت رژیم مطلقه فقهاتی قرار داشت.

دانشگاه تهران در اعتراض به بسته شدن روزنامه سلام وابسته به جریان روحانیون حکومت که همراه با حمله نیروهای لباس شخصی حزب پادگانی خامنه‌ای شد، این جنبش شروع شد و تا ۲۱ تیرماه ۷۸ که این جنبش در سطح خیابان‌های تهران زیر سرنیزه حزب پادگانی خامنه‌ای خاموش گشت، ادامه داشت. اما در طول سه روز باز به علت فقدان تشکیلات مستقل و عدم توان سازماندهی خود و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه کارگری و اجتماعی و دموکراتیک گرچه جنبش دانشجویی توانست با کشانیدن جنبش به عرصه جامعه باعث اعتلا و پیوند با جنبش اجتماعی بشود اما به دلیل ضعف فوق حتی توانایی هدایتگری تظاهرات اجتماعی که خود عامل تکوین آن بود نداشت؛ لذا حزب پادگانی خامنه‌ای تحت مدیریت شیخ حسن روحانی دبیر شورای امنیت ملی رژیم مطلقه فقهاتی و قالیباف فرمانده نیروی انتظامی رژیم توانست این جنبش را از چشمه خشک کند.

ز - در جریان کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای گرچه جنبش دانشجویی ایران توانست زخم‌های سرکوب تیرماه ۷۸ خود را ترمیم کند اما به علت فقدان همان تشکیلات مستقل و عدم توانایی در سازماندهی خود و سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه کارگری و اجتماعی و دموکراتیک در پروسه ۸ ماهه جنبش ضد کودتای ۸۸ این جنبش نتوانست خلا سازماندهی و سازمان‌گری و رهبری جنبش سبز را پر کند، لذا به موازات رکود جنبش سبز در نیمه دوم سال ۸۸ این جنبش هم به رکود کشیده شد آنچنان رکودی که مدت نزدیک به پنج سال است که طول کشیده است اما هنوز توان بازسازی و باز تولید خود را پیدا نکرده است ❏

والسلام

وب سایت:

www.nashr-ostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

و

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

در حاشیه نامه جدید مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران

به معاون وزیر کار

توسط افزایش خسارت اخراج کارگران و مخالفت با سقف ۴۵ روز خسارت اخراج توسط در نظر گرفتن متغیرات سن، میزان مزد، سابقه کار، میزان مهارت، میزان تحصیلات، تعداد عائله، عرف و اوضاع و احوال اقتصادی، وضعیت کارگاه برای افزایش سقف فوق در قالب اصلاحیه تبصره ماده ۱۶۵ قانون کار می‌پردازد که در این رابطه در این نامه آمده است که:

«در پی عدم تمایل کارفرما به بازگشت به کار کارگر و با هدف تضمین حفظ و صیانت از حقوق کارگران در این حالت و در قالب مفاد تبصره اصلاحی ماده ۱۶۵ قانون کار می‌باشد. به عبارت دیگر تنها و در پی پیش بینی کاربرد میزان مناسب و متناسبی از خسارت اخراج امکان بازدارندگی نزد کارفرمایان از امکان اعمال بی رویه و غیر منصفانه حق اخراج کارگران به وجود آمده و مجری خواهد گردید»

۵ - در خصوص بند ۵ این نامه موضوع مقابله کردن با فسخ قرارداد کارگران توسط اجرای ماده ۲۷ قانون کار به وسیله افزایش هزینه مزایای پایان کار موضوع ماده ۲۴ قانون کار مطرح می‌کند و در این رابطه می‌گوید:

«کارفرما می‌تواند به کارگران به نسبت مدت کارکرد مزایای قانونی پایان کار به ماخذ هر سال یکماه آخرین مزد پرداخت نموده و قرارداد را فسخ نماید.»

از بعد از اعلام طرح جدید وزارت تعاون و رفاه با عنوان «امنیت شغلی کارگران و تامین امنیت سرمایه گذاری کار آفرینان»، مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران جهت نقد طرح وزارت تعاون و رفاه اجتماعی طی نامه‌ای با شش پیشنهاد به معاون روابط کار وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی به ارائه یک نقد عملی و برنامه‌ای پرداخته است. اصول شش گانه‌ای که در این شش بند نامه مطرح شده است عبارتند از:

۱ - در بند یک این نامه به مقابله با شیوع و همه گیر شدن پدیده شوم انعقاد قرارداد موقت در مشاغل با ماهیت دائم و مستمر پرداخته است و در کادر این موضوع به مخالفت با این عبارت از طرح امنیت شغلی کارگران وزارت کار پرداخته است:

«در صورت ذکر مدت در قراردادهای با مشاغل با ماهیت دائم، امکان انعقاد قراردادهای موقت به دفعات متوالی و مکرر وجود دارد.»

۲ - در بند ۲ این نامه به مقابله با دور زدن شورایی عالی کار موضوع تبصره یک اصلاحی قانون کار پرداخته است و با هر گونه دور زدن شورایی عالی کار توسط دولتی کردن این شورا که باعث می‌شود که از وظیفه اصلی خود که حکایت از نیروی کار می‌باشد به نفع کارفرما و دولت عقب نشینی کند.

۳ - در بند ۳ این نامه دوباره به موضوع شفاف سازی در خصوص قراردادهای موقت توسط اصلاح تبصره یک متن طرح امنیت شغلی کارگران و تامین امنیت سرمایه گذاری کار آفرینان وزارت کار با این عبارت پرداخته است.

«انعقاد قراردادهای موقت صرفاً در مشاغلی که ماهیت آن جنبه غیر مستمر دارد مجاز است، تعیین نوع و میزان قراردادهای مذکور به موجب آئین نامه‌هایی که به تصویب شورایی عالی کار می‌رسد، خواهد بود»

۴ - در بند ۴ این نامه موضوع امنیت شغلی کارگران و گفتمان شایسته در راستای ضمانت حفظ حقوق بنیادین نیروی کار توسط اهرم‌های بازدارنده و محدود کننده در روند اعمال حق اخراج کارگران از سوی کارفرمایان همراه با ضرورت دوام و بقای طول مدت قرارداد کار از طریق مقابله کردن با موضوع اخراج بی رویه کارگران

۶ - در بند ششم این نامه مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران به معاون وزیر کار که بند آخر نامه می‌باشد به موضوع دفاع از کارگران دائمی می‌پردازد، به این ترتیب که می‌گوید:

«مفاد طرح اصلاحی در قبال کارگرانی که تا پیش از ابلاغ آن در قالب قرارداد دائم به کار اشتغال داشته باشند مجری نبوده و از این حیث عطف به ماسبق نخواهد گردید.»

حال اگر نیم‌نگاهی به نامه فوق ببینیم به وضوح درمی‌یابیم که سه محور اصلی این نامه عبارت است از:

الف - مقابله با قراردادهای موقت.

ب - تکیه بر امنیت شغلی کارگران.

ج - مقابله با فسخ قرارداد کارگران جهت ممانعت از اخراج کارگران، می‌باشد و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که نامه فوق فقط دارای یک محور می‌باشد و آن فقط و فقط امنیت شغلی به عنوان خواسته عمده کارگران ایرانی می‌باشد که ۳۴ سال است که این امنیت شغلی کارگران ایران در کانتکس نظام سرمایه‌داری وابسته ایران یا کار مزدوری توسط قراردادهای موقت و هزینه اندک اخراج کارگران برای سرمایه‌داران ایرانی به چالش کشیده شده است و به علت همین فقدان امنیت شغلی است که کارگران ایران پس از ۳۶ سال با اینکه طبق گزارش علیرضا محبوب رئیس فراکسیون کارگری مجلس رژیم مطلقه فقهاتی «۹۰٪ جامعه کارگری ایران زیر خط فقر به سر می‌برند و ۱۰٪ باقی مانده نیز با خط فقر فاصله چندانی ندارند» هنوز در چارچوب نظام ۳۶ ساله مطلقه فقهاتی حاکم، طبقه کارگر ایران نه تشکیلات مستقل از تشکیلات کارگری رژیم مطلقه فقهاتی دارند و نه حق فعالیت سندیکائی و اتحادیه‌ائی دارند و با اینکه طبقه کارگر ایران با اعضای خانوادهايشان بیش از ۳۰ میلیون نفر از جمعیت ۷۰ میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند، هنوز در جامعه بزرگ ایران این طبقه نماینده واقعی سیاسی خود نه در دولت دارند و نه در مجلس رژیم مطلقه فقهاتی و نه در احزاب سیاسی یقه سفید موجود.

لذا تمامی تشکیلات کارگری موجود از خانه کارگر گرفته تا انجمن‌های صنفی و شوراهای اسلامی کار و شوراهای حل اختلاف و فراکسیون کارگری مجلس همگی تشکیلات دولتی هستند

که در خدمت منافع کارفرما و دولت می‌باشند و دلیل آن هم این است که رژیم مطلقه فقهاتی خود به عنوان بزرگترین کارفرما در نظام سرمایه‌داری وابسته یا کار مزدوری ایران می‌باشد و طبیعی است که چاقو هیچگاه دسته خود را نمی‌برد؛ لذا در تمامی نشست‌های تصمیم‌گیری در باب سرنوشت دستمزد طبقه کارگر ایران در شورایی عالی کار هر چند دولت دارای حق وتو می‌باشد ولی در شکل طبیعی آن هم از آنجائیکه در جلسه‌های شورایی عالی کار در برابر نماینده دولتی طبقه کارگر، همیشه نماینده دولت در کنار نماینده بخش خصوصی از منافع سرمایه‌داران و کارفرمایان دفاع می‌کند، این امر باعث می‌گردد تا در اینگونه نشست‌ها نماینده دولتی کارگران در اقلیت قرار گیرد که حاصل نهائی این چنین جلساتی در طول ۳۶ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی صدور دستوری بخشنامه‌های دستمزد کارگران از دولت بر طبقه کارگر بوده است.

بنابراین همین، در اقلیت بودن نماینده دولتی طبقه کارگر ایران در نشست‌های شورایی عالی کار باعث شده که در طول ۳۶ سال گذشته تمامی تصمیم‌گیری‌های شورایی عالی کار به ضرر طبقه کارگر ایران تمام شود و در طول ۳۶ سال گذشته هر سالی که می‌گذرد به علت اختلاف افزایش حقوق کارگران با تورم و افزایش قیمت‌ها، کارگران ایران فقیرتر می‌شوند و به همین ترتیب خروجی نهائی این همه باعث شده تا مبارزات جنبش کارگری ایران هنوز بعد از ۳۶ سال در مرتبه اولیه صنفی باقی بماند.

البته همین مبارزه صنفی کارگری هم به علت عدم دارا بودن تشکیلات مستقل کارگری و عدم فعالیت سندیکائی و اتحادیه‌ائی صورت پراکنده و از هم گسیخته داشته است که صد البته تمامی تصمیم‌گیری‌های رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته بسترساز این پراکندگی مبارزه صنفی طبقه کارگر ایران بوده است لذا در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی پیوسته می‌کوشد تا هر چه می‌تواند بر طبل این پراکندگی تشکیلاتی طبقه کارگر ایران بکوبد، چرا که رژیم مطلقه فقهاتی به خوبی می‌داند که در صورتی که طبقه کارگر ایران دارای مجوز تشکیلات مستقلی بشود این تشکیلات مستقل از تشکیلات دولتی در راستای اعتلای مبارزه تشکیلاتی و فعالیت سندیکائی و اتحادیه‌ائی باعث می‌گردد تا به شدت مبارزه طبقاتی در جامعه ایران روند رو به اعتلای خود طی کند که حاصل اعتلای مبارزه طبقاتی در جامعه ایران، سیاسی



شدن مبارزه طبقه کارگر است که سیاسی شدن مبارزه طبقه کارگر ایران در کانتکس اعتلای مبارزه طبقاتی به معنای پر شدن خلأی است که ۳۶ سال است جنبش سیاسی و جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک مردم ایران از این آسیب در رنجوری مفرط می‌باشد و عامل ناکامی و بن بست تمامی جنبش‌های سیاسی و جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک ایران در طول ۳۶ سال گذشته همین خلأ یا غیبت جنبش کارگری ایران و رکود مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در ایران می‌باشد و این رکود مبارزه طبقاتی در ایران تا آنجا پیش رفته که بسیاری از روشنفکران و نواندیشان مذهبی و غیر مذهبی امروز فریاد فقدان وجود مبارزه طبقاتی در جامعه ایران سر داده‌اند و حتی در عرصه تئوری تا آنجا پیش رفته‌اند که مدعی هستند در شرایط فعلی جامعه ایران مبارزه سنت و مدرنیته جانشین مبارزه طبقاتی طبقه کارگر با طبقه سرمایه‌دار شده است.

به همین دلیل شکی نیست که خودآگاهی همراه با مبارزه سازماندهی شده در چارچوب تشکیلات مستقل طبقه کارگر ایران در این شرایط، اولین دستاوردی که خواهد داشت اعتلای مبارزه طبقاتی در جامعه ایران می‌باشد که بی شک اعتلای مبارزه طبقاتی در ایران فقط باعث اعتلای جنبش سیاسی، جنبش دانشجویی، جنبش اجتماعی و جنبش زنان ایران نمی‌شود بلکه مهم‌تر از همه این‌ها سیاسی شدن جنبش کارگری ایران باعث حضور دوباره طبقه کارگر ایران در چارچوب تشکیلات مستقل کارگری در عرصه جنبش سیاسی ایران می‌شود. بنابراین با توجه به این بک‌گراند‌های جنبش کارگری ایران است که در شرایط فعلی با اینکه کارگران پتروشیمی ایلام، شرکت زغال سنگ معدن جو، کارگران فاز ۱۷ و ۱۸ منطقه عسلویه، کارخانه کاشی گیلانا، کارخانه پروفیل ساوه، کارخانه ماشین آلات صنعتی تراکتورسازی تبریز، کارگران مجتمع پتروشیمی بوعلی، کارگران معدن سنگ آهن بافق، پتروشیمی رازی، واگن سازی پارس، سیمان لوشان، آجر ماشینی ورامین و غیره در حال اعتراض و اعتصاب و تجمع و غیره می‌باشند.

به علت همان آسیب‌های فوق این تظاهرات و اعتصاب‌ها و تجمعات گسترده از آنجائیکه در چارچوب تشکیلات مستقل و تشکیلات سندیکائی و اتحادیه‌ائی صورت نمی‌گردد دارای صورت گسسته و پراکنده می‌باشند و هیچگونه پیوستگی بین این اعتصابات و تظاهرات وجود ندارد و کارگران هر کارگاه و کارخانه و معدن می‌کوشند تا گلیم خود را به تنهایی از آب بکشند و همین

عامل باعث شده تا تمامی این جنبش‌های نتوانند دوام بیآورند و پس از مدتی یا سرکوب می‌شوند و یا به آرامش گذشته بر می‌گردند.

در همین رابطه است که همین صورت گسسته و پراکنده این جنبش‌های گسترده کارگری در این شرایط در همان محدوده حداقل خواسته‌های صنفی خود باقی بمانند که ماحصل آن خواهد شد که این جنبش کارگری با این گستردگی در این شرایط نتواند بستر ساز اعتلای مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ایران جهت ورود به جنبش سیاسی بشود لذا آنچنانکه در نامه مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران به معاون وزیر کار دیدیم، محور اصلی شش بند این نامه عدم امنیت شغلی کارگران ایران است که آنچنانکه در بند بند این نامه مشاهده می‌شود این عدم امنیت شغلی باعث شده تا بیش از ۷۰٪ کارگران ایران در چارچوب قراردادهای موقت از ثبات شغلی که لازمه هر گونه سازماندهی مستقل می‌باشند محروم باشند که این عدم امنیت شغلی و بی‌ثباتی شغلی در چارچوب قراردادهای موقت باعث گردیده تا:

الف - طبقه کارگران ایران از حداقل رفاه و آسایش مادی و اقتصادی و زندگی محروم باشند و دائما هر چه زمان می‌گذرد روندی به طرف فقر بیشتر داشته باشد.

ب - دستمزد ناعادلانه که مولود تصمیم سالانه شورایی عالی کار می‌باشد بستری جهت هر چه فقیرتر شدن طبقه کارگر ایران در نظام سرمایه‌داری یا کار مزدوری بشود.

ج - عمده شدن مطالبات صنفی روزمره کارگران در این شرایط یکی دیگر از آثار عدم مجوز تشکیلات مستقل کارگران ایران می‌باشد. □

والسلام

بسته شدن حسینیه ارشاد در آبان ماه ۵۱



پایانی پرریک انجام بود

یا

آغازی برای حرکت دیگر؟

ما با سه برهه تاریخی بحران تئوریک و بحران استراتژی و بحران سیاسی روبرو بوده‌ایم.

برای نمونه بعد از شهریور ۲۰ و سال ۴۷ و ۵۸ دورانی است که تقریباً تمامی شاخه‌های جنبش سیاسی ایران دچار تحول کمی و کیفی می‌شوند و دلیل آن حل بحران استراتژیک جنبش سیاسی ایران در این سه مقطع بوده است زیرا جنبش ایران در سه مقطع تاریخی به اصلاح استراتژی گذشته خود پرداخته است. پس بحران استراتژی جنبش ایران در دوران ۲۰ ساله استبداد رضاخان و سال‌های قبل از کودتای رضاخان و دوران استبداد ۱۵ ساله پهلوی دوم بود. از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا سال ۴۷ و دوران انحراف انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ماه ۵۷ و خلا پیشگام در این انقلاب که معلول همان بحران استراتژی سال ۵۵ به بعد بود بسترساز پاسخگویی عملی و نظری جنبش سیاسی ایران در مقاطع فوق به این بحران سه گانه استراتژی بوده است.

لذا هر چند جنبش سیاسی ایران در طول بیش از صد سال گذشته با بحران‌های گوناگون تئوریک و سیاسی و استراتژی روبرو بوده است اما در سه مقطع جنبش ایران گرفتار بحران استراتژی بوده است. آنچنانکه بحران سیاسی جنبش ایران بازگشت پیدا می‌کند به دوران شکست انقلاب مشروطیت و بازگشت دیکتاتوری محمد علی شاه قاجار از بعد از به توپ بستن مجلس شورای ملی و دوران بعد از سرکوب خونین سال ۶۰ و دوران بعد از سرکوب خونین کودتای انتخاباتی سال ۸۸. در این سه دوره جامعه ما گرفتار بحران سیاسی بوده و اکنون هست که فونکسیون بحران سیاسی برعکس فونکسیون بحران استراتژی که رکود و خمود جنبش سیاسی ایران می‌باشد، فونکسیون بحران سیاسی یاس و وازدگی از سیاست و ناامیدی مردم از آینده توسط طلائی کردن دوران گذشته می‌باشد.

البته بعد از حمله مغول و بعد از شکست ایران از روس در دوران قاجار

آنچنانکه این بحران سه گانه استراتژی و تشکیلاتی و تئوریک تا سال ۵۵ یعنی کمتر از ۵ سال تمامی این جریان‌های مسلحانه و چریکی را در داخل ایران از پای در می‌آورد و به رکود کامل می‌کشاند.

بنابراین شروع و استارت حرکت شریعتی در سال ۴۷ دقیقاً مصادف با زمانی است که جنبش ایران در فرایند استراتژی چریکی و مبارزه مسلحانه قرار گرفته است، البته این فرایند چریکی مبارزه مسلحانه جنبش ایران در ادامه بن بست استراتژی غیر سازمان‌گرایانه و مسالمت جویانه و سازش‌کارانه قبلی می‌باشد که به صورت وارداتی با تاسی از جنبش چریکی آمریکای لاتین و جنبش مسلحانه سازمان آزادی‌بخش فلسطین در دهه ۴۰ تکوین پیدا کردند. بنابراین سال ۴۷ در جنبش سیاسی ایران، ما با دو فرایند و دو رویکرد مبارزاتی در واکنش به فرایند سازش‌کارانه و غیر سازمان‌گرایانه و آنارشستی مبارزات جنبش ایران از بعد کودتای ۲۸ مرداد روبرو هستیم. از یک طرف استراتژی مسلحانه و چریکی جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی و از طرفی فرایند و رویکرد حسینیه ارشاد و شریعتی که یک فرایند اقدام عملی سازمان‌گرایانه اجتماعی توسط ایجاد خودآگاهی مذهبی بود که صد البته گرچه این دو فرایند از هم تغذیه می‌کردند ولی در عرصه تبیین نظری و عملی در موضع تقابل با یکدیگر قرار داشتند.

پس در سال ۴۷ سال شروع حرکت ارشاد شریعتی سال قطع امید تمامی نیروهای پیشگام جامعه از مبارزات قبلی جریان‌های سیاسی اعم از مذهبی یا غیر مذهبی یا ملی بوده است و این همان موضوعی است که مهندس بازرگان در جلسه دادگاه خود مطرح کرد که ما آخرین جریانی هستیم که اینچنین با شما مبارزه می‌کنیم. پس سال ۴۷ یک تند پیچ تاریخی در تاریخ جنبش سیاسی ایران می‌باشد که بی شناخت آن امکان شناخت جنبش ایران وجود ندارد چراکه در تاریخ بیش از صد ساله جنبش ایران



جامعه ما گرفتار بحران سیاسی شد اما به علت اینکه موضوع ما در اینجا جنبش سیاسی ایران است و موضوع بحران سه گانه می‌باشد لذا به عنایت به اینکه جنبش سیاسی ایران از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تکوین پیدا کرده‌اند ما دیگر برای بررسی موضوع تاریخ مردم ایران را مورد کنکاش قرار نمی‌دهیم لذا در اینجا ما تنها به بحران سه گانه سیاسی و استراتژی و تئوریک جنبش ایران در طول صد ساله گذشته می‌پردازیم.

در خصوص بحران تئوریک یا بحران ایدئولوژیک جنبش سیاسی ایران در طول صد سال گذشته باید به سه فرایند شکست بحران تئوریک جنبش ایران اشاره کنیم که اولین آن شکست بحران تئوریک یا ایدئولوژیک جنبش ایران در اواخر قرن نوزدهم می‌باشد که این مقابله با بحران تئوریک عاملی جهت سرازیر شدن سیل آسای دستاوردهای سیاسی و اجتماعی و کلاسیک انقلاب کبیر فرانسه به جامعه ما شد که صد البته این دستاوردهای تئوریک و ایدئولوژیک بستر ساز ذهنی انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶ میلادی یعنی در سر آغاز قرن بیستم گردید.

مقابله دوم با بحران تئوریک یا ایدئولوژیک تاریخ صد ساله جنبش ما بر می‌گردد به دهه ۲۰ که از بعد از شهریور ۲۰ به علت فضای باز سیاسی محصول تبعید رضاخان سیل اندیشه‌های نو فلسفی، سیاسی، مذهبی، هنری و علمی به سوی جامعه ما سرازیر گردید.

سومین مقابله با بحران تئوریک یا ایدئولوژیک جامعه ما بر می‌گردد به دوران اعتلای جنبش اجتماعی ضد استبدادی مردم ایران در سال‌های ۵۷ و ۵۸ تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهانی در ایران، که این کودتای فرهنگی بستر ساز حاکمیت اسلام فقهانی و اسلام فتوایی و اسلام تبدی و تکلیفی بر اندیشه مردم ایران شد.

اما مبارزه ایدئولوژیک یا تئوریک در سال‌های ۵۷ تا ۵۹ با بحران تئوریک توسط جنبش سیاسی ایران عامل سرازیر شدن تئوریهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فلسفی و کلاسیک علمی در سال‌های ۵۸ و ۵۷ و ۵۹ شد، بطوریکه رژیم مطلقه فقهانی که دوران تثبیت و استقرار حاکمیت خود را در این سال‌ها طی می‌کرد در برابر این سیل تئوریک توان ایستادگی پیدا نکرد و با کودتای فرهنگی از بهار سال ۵۹ همراه با تعطیل کردن علم و دانشگاه به جنگ رویاروی با این انقلاب تئوریک جنبش ایران پرداخت.

در خصوص مقابله با بحران استراتژی جنبش صد ساله سیاسی ایران آنچنانکه مطرح کردیم باید به سه مقطع بعد از شهریور ۲۰ و دهه ۴۰ و بعد از انقلاب ۵۷ و به خصوص بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ اشاره کنیم

که بحران استراتژی جنبش ایران در سال‌های بعد از شکست انقلاب مشروطیت تا سقوط رضاخان و بحران استراتژی جنبش ایران در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و بالاخره بحران استراتژی دهه ۵۰ جنبش سیاسی ایران که تقریباً تمامی جریان‌های مسلحانه و غیر مسلحانه در داخل ایران از سال ۵۵ این بحران استراتژی به رکود کامل کشانید و توان هیچگونه فعالیت مسلحانه و سیاسی و اجتماعی برای جنبش ایران باقی نگذاشت و همه شاخه‌های جنبش سیاسی ایران به رکود کشانیده شد که نخستین مولود این بحران استراتژی نیمه دوم سال ۵۵ جنبش سیاسی ایران خلاء جنبش سیاسی ایران در سال ۵۶ و ۵۷ بود که بستر ساز موج سواری جریان‌های از راه رسیده گردید، البته ادامه این بحران استراتژی به سال‌های ۶۰ تا ۶۳ کشانیده شد.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته اینکه:

۱ - گرچه حسینیه ارشاد در آبان ماه سال ۵۱ بسته شد اما این بسته شدن ارشاد در آن شرایط تاریخی باعث گردید تا دیگر حسینیه ارشاد باز نشود، هر چند در ب‌های حسینیه ارشاد توسط ارتجاع باز گردید ولی حسینیه ارشاد تا کنون بسته مانده است.

۲ - برای فهم دلیل بسته شدن ارشاد در آبان ماه سال ۵۱ باید به ضرورت تاریخی حرکت شریعتی در طول چهار سال حرکتش در ارشاد تکیه کنیم (۴۷ تا ۵۱).

۳ - در خصوص فهم ضرورت تاریخی حرکت شریعتی در ارشاد است که باید به شرایط عینی و ذهنی جنبش سیاسی ایران در نیمه دوم دهه چهل توجه بکنیم.

۴ - در دهه چهل یعنی همان سال‌هایی که حرکت شریعتی در ارشاد تکوین پیدا کرد جنبش سیاسی ایران در جهت مقابله با بحران استراتژی جنبش سیاسی ایران که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد شروع شده بود وارد نبرد تئوریک در دو مؤلفه تکیه بر دیسکورس چریکی توسط جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی و تکیه بر دیسکورس اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی توسط شریعتی شده بود و حرکت شریعتی در ۴ سال بین سال‌های ۴۷ تا ۵۱ ارشاد نخستین حرکت در فرایند اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی بود.

۵ - گرچه در نیمه دوم دهه چهل در راستای مبارزه با بحران استراتژی جنبش سیاسی ایران در دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد تمامی تئوری‌های جنبش چریکی و مسلحانه جهانی وارد دیسکورس جامعه ما گردید، ولی پدیده این تند پیچ تاریخ جنبش ایران خود شریعتی بود که توانست راه حل

کدام شکل از مبارزه دانشجویی در این شرایط نیاز جامعه بوده و در حرکت ایشان عمده می‌باشد؛ آیا جامعه ما نیاز به مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی دارد؟ یا نیاز جامعه امروز به یک مبارزه مکانیکی با امپریالیسم جهانی است؟ آیا بدون مبارزه با استبداد ما توانائی مبارزه با امپریالیسم را داریم؟ آیا مبارزه ضد استبدادی از کانال مبارزه ضد امپریالیستی عبور می‌کند یا مبارزه ضد امپریالیستی از کانال مبارزه ضد استبدادی می‌گذرد؟

(نشر مستضعفین شماره ۵۳)

بحران استراتژی جنبش سیاسی ایران را در اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی تبیین نماید.

۶ - به لحاظ آسیب شناسی جنبش صد ساله ایران باید این آفت شناسی در چارچوب شناخت سه آفت بحران تنوریک یا بحران ایدئولوژی، بحران سیاسی و بحران استراتژی انجام گیرد.

۷ - بحران سیاسی جنبش سیاسی ایران در سه مرحله:

الف - بعد از شکست انقلاب مشروطیت.

ب - بعد از سرکوب قهرآمیز جنبش در دهه ۶۰ و جنگ هشت ساله بین رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم بعث عراق.

ج - بحران سیاسی بعد از سرکوب قهرآمیز ۸۸ بر ذهنیت توده‌های ما حاکم گردید، البته فونکسیون بحران سیاسی یاس و وازدگی توده‌ها از مبارزه و تاریخ دیدن آینده و طلانی کردن گذشته می‌باشد.

۸ - بحران استراتژی جنبش ایران در سه مرحله تاریخی:

الف - دهه آخر قرن سیزدهم که همراه با سرکوب جنبش‌های مسلحانه منطقه‌ائی توسط رضاخان بستر ساز تعطیلی کل نبش سیاسی برای مدت تقریباً ۲۰ سال گردید.

ب - دومین مرحله بحران استراتژی جنبش صد ساله سیاسی ایران به دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد برمی‌گردد.

ج - سومین مرحله بحران استراتژی جنبش سیاسی ایران به نیمه دوم دهه ۵۰ برمی‌گردد که مطابق آن تمامی شاخه‌های جنبش ایران و در راس آن‌ها جنبش مسلحانه به بن بست رسید و به رکود کامل انجامید. البته این بحران تا پایان دهه ۶۰ ادامه پیدا کرد که پس از سرکوب قهرآمیز تمامی شاخه‌های جنبش ایران در پایان دهه ۶۰ وضعیت جنبش ایران در داخل به صفر رسید.

۹ - در خصوص بحران ایدئولوژیک یا تنوریک هم این بحران در سه مرحله بوجود آمد:

الف - نخستین مرحله آن اواخر قرن نوزدهم.

ب - دومین مرحله دوران ۲۰ ساله حاکمیت رضاخان.

ج - سومین مرحله بحران تنوریک دوران تکوین انقلاب ۵۷ می‌باشد. □

والسلام



رابطه

دموکراسی و سوسیالیسم

با اصل عدالت

۱۳

۲ - صوفیانه هند شرقی در کانتکس آزادی معنوی یا باطنی یا فردی از درون.

۳ - پیغمبرانه در بستر نهضت تسلسلی ابراهیم خلیل توسط رهائی نفسانی و انسانی و اجتماعی از اصرها و اغلال نفسانی و اجتماعی و تاریخی مطرح بوده است.

اما با انقلاب کبیر فرانسه آزادی منهای معنای نفسانی و فردی و اجتماعی و تاریخی گذشته خود دارای یک معنی جدیدی نیز شد که عبارت است از آزادی سیاسی، که البته مضمونی که آزادی سیاسی از بعد از انقلاب کبیر فرانسه به خود گرفت مضمونی سیال بود که از انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب کبیر اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ این سیالیت مضمونی ادامه داشته است چراکه از آنجائیکه انقلاب کبیر فرانسه یک انقلاب بورژوازی بود که بر علیه مناسبات عینی فنودالینته و زمین‌داری و مناسبات ذهنی اسکولاستیک کلیسائی صورت گرفت طبیعی بود که در چارچوب تئوری‌های جان لاک، روسو، منتسکیو و اصحاب دایره المعارف آزادی سیاسی مطرح شده در انقلاب کبیر فرانسه در راستای منافع سرمایه‌داری در کانتکس تئوری‌های اقتصادی آدام اسمیت و ریکاردو و کینز جهت:

الف - امنیت و تثبیت روابط کالائی.

ب - حمایت از مالکیت خصوصی بر وسایل تولیدی.

ج - حمایت و حفاظت از بازارهای سرمایه داری، جهت بسترسازی برای رقابت آزاد سرمایه‌داران در چارچوب آزادی‌های فردی، سیاسی و اجتماعی و ایجاد نظام حکومتی در راستای استقرار و تثبیت

الف - بحران تئوریک نهضت سوسیالیسم و نهضت لیبرالیسم:

گرچه خود ترم آزادی به معنای رهائی و آزادی فردی و آزادی درونی و باطنی از زمان یونان باستان یعنی پنج قرن قبل از میلاد مسیح در دیسکورس بشریت جای داشته است و در عرصه نهضت تسلسلی ابراهیمی موضوع آزادی یا رهائی انسان و جامعه بشریت از غل‌ها و اصرهای فردی و اجتماعی به عنوان یکی از اهداف عمده بعثت انبیاء مطرح شده است.

«...وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» - تا از ایشان فرو بنهند بارها و زنجیرهایی که بر ایشان بوده است» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷).

البته در ادبیات صوفیانه ترم آزادی بر عکس دیسکورس انبیاء الهی فقط محدود به آزادی باطنی و درونی انسان بوده است و ربطی به آزادی برونی نداشته است چراکه تصوف، آزادی از درون را جهاد اکبر می‌نامیده و آزادی از برون را جهاد اصغر تعریف می‌کرده است.

مانند خصمی زو به تر در اندرون

شیر باطن سخره خرگوش نیست

با نبی اندر جهاد اکبریم

روی آوردم به پیکار درون

شیر آن را دان که خود را بشکند

ای شهان کشتیم ما خصم برون

کشتن این کار عقل و هوش نیست

باز گشته از جهاد اصغریم

چونکه واگشتم زبیکار برون

سهل شیری دان که صفاها بشکند

مثنوی - دفتر اول - ص ۷۱ - ص ۷

و در همین رابطه است که مولوی هدف بعثت انبیاء را آزاد کردن انسان‌ها از بندها و غل‌های درونی می‌داند نه بندها و غل‌های برونی

مومنان را زانیا آزادی است

بند رقیبت ز پابت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است

کیست مولا آن که آزادت کند

مثنوی - دفتر ششم - ص ۴۱۹ - ص ۲۸

بنابراین هر چند تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه که در سال ۱۷۸۹ یعنی اواخر قرن هیجدهم به وقوع پیوست ترم آزادی در سه دیسکورس:

۱ - فیلسوفانه سقراطی و ارسطویی در چارچوب دموکراسی و دولت شهرهای آتن و یونان.

جهانی بر پایه پول و بازار یا رقابت آزاد و کار مزدوری بوده است که خروجی نهائی آن اینکه آزادی‌های سیاسی بورژوازی انقلاب کبیر فرانسه تنها ره آوردی برای طبقه برخوردار و سرمایه‌دار و عاملی در دست آن‌ها برای استثمار هر چه بیشتر طبقه کار بوده است.

به عبارت دیگر به همان میزانی که آزادی سیاسی انقلاب کبیر فرانسه برای صاحبان سرمایه رقابت و آزادی در استثمار و آزادی در مالکیت خصوصی و آزادی در انتخاب نمایندگان واقعی خود توسط احزاب یقه سفید وابسته در چارچوب یک ساختار مدیریتی غیر متمرکز توسط رای همگانی و تفکیک قوا و قواعد بازی پارلمانی توسط احزاب وابسته به عنوان نماینده سرمایه‌داران بوده است، این آزادی سیاسی برای طبقه کار یک اسارت و زنجیر و بار و فشار مضاعف بوده است لذا در این رابطه است که از قرن نوزدهم با شکل‌گیری نهضت سوسیالیسم در غرب، مبارزه با نهضت لیبرالیستی قرن هیجدهم در راستای حمایت از منافع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی طبقه کار محور تئوریک و عمل سیاسی نهضت سوسیالیسم قرار گرفت.

به عبارت دیگر از قرن نوزدهم تئوریسین‌های غربی پس از یک قرن تجربه آزادی بدون عدالت اقتصادی نهضت لیبرالیستی به این نتیجه رسیدند که اصلاً آزادی و دموکراسی تا وقتی که طبقه تولیدکننده در جامعه صنعتی و بورژوازی به سطح معینی از تغییرات عدالت‌خواهانه و مساوات گرانه نرسیده باشد وسیله‌ائی در خدمت طبقه برخوردار جامعه می‌باشد و بسترسازی جهت امنیت سرمایه و ایجاد رقابت آزاد در بازارهای امن برای صاحبان سرمایه می‌باشد؛ لذا از این مرحله بود که شعار آزادی در بستر عدالت اقتصادی به عنوان مقابله با نهضت لیبرالیستی قرن هیجدهم غرب سپر نهضت سوسیالیستی قرن نوزدهم مغرب زمین قرار گرفت و از اینجا بود که نهضت سوسیالیسم در غرب در شکل‌های مختلف آن متولد گردید.

بنابراین نهضت سوسیالیسم در غرب که در قرن ۱۹ متولد شد یک عصیان بر علیه نهضت لیبرالیستی در غرب بود که آزادی سیاسی را در خدمت آزادی اقتصادی در آورده بود و به همین ترتیب از آنجائیکه خود نهضت لیبرالیستی در غرب از بعد تکوین و رشد سرمایه‌داری در غرب تکوین پیدا کرده است و پا به پای اعتلا و رشد اقتصاد سرمایه‌داری نهضت لیبرالیستی در غرب رشد یافته است، از آنجائیکه هر چند موضوع مورد مقابله و مخالفت نهضت لیبرالیستی در غرب در آغاز اسکولاستیک و نظام روبنائی کلیسا بود که برای قرن‌ها در غرب به عنوان تنها مدافع نظری نظام فئودالی بود، این امر باعث گردید که نهضت لیبرالیستی در فرایند اول حرکت خود چهره مترقیانه داشته باشد اما به موازات انقلاب کبیر فرانسه و تثبیت نظام سیاسی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری و نابودی نظام فئودالیت‌ه در غرب از آنجائیکه نهضت لیبرالیستی با نابودی نظام فئودالیت‌ه و مقابله کردن با نظام اسکولاستیک کلیسایی توسط شعار سکولاریسم توانست سیطره و اتوریته و قدرت

کلیسا را بر جامعه غربی از بین ببرد، از اوایل قرن نوزدهم در راستای خدمتگزاری به سرمایه‌داری به صورت جبری در چارچوب پیوند سرمایه‌داری با کار مزدوری و استثمار و مالکیت خصوصی نوک پیکان حمله خود را بر علیه منافع سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر مغرب زمین روانه کرد چراکه اولین قربانی و قتل نظام سرمایه‌داری طبقه کارگر مغرب زمین بود که مضمون نهضت لیبرالیستی در قرن نوزدهم برای او چیزی جز بسترسازی جهت استثمار و نابودی هر چه بیشتر او نبود.

در همین رابطه بود که طبقه کارگر اروپا در قرن نوزدهم هم نهضت لیبرالیستی و هم شعار آزادی و حقوق بشر و هم نظام بین‌المللی او همه بسترساز استثمار هر چه بیشتر خود می‌دانست و لذا نسبت به همه این‌ها کافر بود و به همین دلیل بود که نهضت سوسیالیست در قرن نوزدهم در اروپا عصیان بر علیه نهضت لیبرالیسم بود چرا که نهضت لیبرالیستی غرب در شاخه‌های مختلف آن اعم از لیبرالیسم اقتصادی، لیبرالیسم سیاسی، لیبرالیسم اخلاقی، لیبرالیسم معرفتی و فلسفی تلاش می‌کردند تا علاوه بر بسترسازی تئوریک جهت استقرار و تثبیت نظام سرمایه‌داری به نظام سرمایه‌داری مشروعیت اجتماعی هم ببخشند.

از اینجا بود که در قرن نوزدهم نهضت سوسیالیسم در اشکال مختلف آن اعم از شاخه کلاسیک آن یا شاخه سوسیالیسم اخلاقی و غیره به صورت واکنشی و عکس‌العملی نسبت به نهضت لیبرالیستی تکوین پیدا کرد و همین ماهیت عکس‌العملی نهضت سوسیالیستی قرن نوزدهم بود که باعث گردید تا این رویکرد در عرصه تئوری چه در شکل کلاسیک آن و چه در صورت اخلاقی و ذهنی‌اش دچار خلاءهایی بشود که در قرن بیستم این خلاءهای عملی و نظری به صورت عریان در سیمای پیدایش سوسیالیسم دولتی یا سوسیالیسم توتالی‌تر تجلی عینی کرد که سرانجام نهائی آن فروپاشی نظام سوسیالیست دولتی یا توتالی‌تر در اواخر قرن بیستم بود که صد البته هنوز تئوریسین‌های سوسیالیستی نتوانسته‌اند در عرصه آسیب‌شناسی خود، آن خلاءهای تئوریک سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم را شناسایی و به بازتولید تئوریک آن دست پیدا کنند.

لذا در این رابطه است که از آنجائیکه در طول بیش از ۲۰ سالی که از فروپاشی سوسیالیسم دولتی و بلوک شرق می‌گذرد و تنها نمائی که امروز از آسمان خراش سوسیالیسم دولتی و توتالی‌تر قرن بیستم باقی مانده کره شمالی می‌باشد که فاشیستی‌ترین نظام سیاسی قدرت در جهان همراه با توسعه‌ائی حداقلی می‌باشد که خود معرف تمامی کسل‌ها و خلاءهای سوسیالیسم دولتی قرن بیستم است. هنوز حتی یک مقال تئوری که دلالت بر شناخت آسیب‌های سوسیالیسم کلاسیک قرن نوزدهم داشته باشد از طرف طرفداران سوسیالیسم کلاسیک قرن نوزدهم رویش نکرده است و همین امر باعث گردیده که امروزه گروه گروه از حامیان سوسیالیست کلاسیک جهت مداوای آن بیماری به سمت اردوگاه سرمایه بروند و حتی مبارزه طبقاتی را در تاریخ و جامعه نفی کنند و سرمایه‌داری لیبرال

دموکراسی را آنچنان که فوکویاما می‌گفت آخرین فصل تاریخ تئوری و عملی بشر بدانند.

لذا در این رابطه است که تا زمانی که ما به شناسایی خلاءهای نهضت تئوریک سوسیالیسم در اشکال مختلف آن در قرن نوزدهم دست پیدا نکنیم هر گونه بازتولید سیاسی و اقتصادی و حتی اجتماعی دوباره این نهضت سوسیالیسم همراه با بحرانی بس خطرناکتر از سوسیالیسم دولتی قرن بیستم خواهد انجامید و در این رابطه است که بزرگترین مسئولیت تئوریک ما در این زمان فهم خلاءهای نهضت تئوریک سوسیالیست قرن نوزدهم در اشکال مختلف آن می‌باشد و بسیار ساده لوحانه خواهد بود اگر بپنداریم که بحران سوسیالیسم دولتی قرن بیستم، یک بحران سیاسی یا بحران اقتصادی معلول دخالت جهان سرمایه‌داری و قدرت‌های امپریالیستی غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بوده است هر چند همه این دخالت‌ها امپریالیستی وجود داشته است ولی نکته‌ای که در این رابطه هرگز نباید فراموش کنیم اینکه دخالت‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی غرب یک امر طبیعی معلول ماهیت نظام مزدوری سرمایه‌داری در برابر دشمن عمده خود بوده است و هرگز انتظاری غیر از این از سرمایه‌داری و امپریالیسم داشتن امری ساده لوحانه است. مگر سردمداران سوسیالیسم در قرن نوزدهم انتظار داشتن که جهت استقرار نظام سوسیالیستی در جهان صاحبان سرمایه به حمایت عملی و نظری از آن‌ها بپردازند؟

نبايد فراموش كنيم كه اگر بپذيريم كه سوسياليسم به لحاظ تئوريك و عملي داراي ديناميزم و پتانسيل تئوريك مي‌باشد مقابله عملي و نظري سرمايه‌داري و امپرياليسم و نهضت ليبراليسم در غرب نه تنها نمي‌تواند باعث تضعيف اين نهضت به صورت عملي و نظري بشود بلكه بالعكس بستر ساز تقويت آن نيز مي‌گردد چرا كه اگر يك اندیشه داراي ديناميزم و پتانسيل دروني باشد بي شك مقابله‌هاي بروني نظري و عملي باعث تقويت ديالكتيكي آن منظومه نظري و عملي خواهد شد. آنچنانكه مولوی در مثالی این موضوع اینچنین مطرح می‌کند:

هست حیوانی که نامش اشعر است او به ضرب چوب خوب لمر است

تا که چوبش می‌زنی به می‌شود او به ضرب چوب فریه می‌شود

به عبارت دیگر یک منظومه نظری و عملی همیشه در عرصه یک نقد دیالکتیکی نظری و عملی می‌تواند دینامیزم یا پتانسیل درونی خود را به نمایش بگذارد و همین نقد دیالکتیکی نظری و عملی بزرگترین عرصه پراتیک اعتلای آن منظومه می‌باشد و شاید به مذاق بعضی این کلام شیرین نیاید که نهضت لیبرالیستی در عرصه نقد پذیری نظری و عملی از بعد از دو جنگ بین‌الملل نیمه اول قرن بیستم بسیار اکتیوتر از نهضت سوسیالیست عمل کرده است و همین برخورد فعالانه نهضت لیبرالیسم در قرن بیستم به خصوص در نیمه دوم آن پس از دو جنگ

بین‌الملل بوده است که باعث شده است تا بسیاری از طرفداران نهضت سوسیالیسم پس از فروپاشی سوسیالیسم دولتی در عرصه بحران تئوریک منظومه سوسیالیسم شعار تعطیلی مبارزه طبقاتی در جهان و تاریخی و بازگشت به رویکرد سرمایه‌داری و لیبرالیسم در چارچوب تعدیل این نظام سر دهند و آنچنان این رویکرد امروز گسترش پیدا کرده است که حتی در بین طرفداران نهضت سوسیالیستی مذهبی و غیر مذهبی جنبش سیاسی کشور خودمان چه در داخل و چه در خارج از کشور این اندیشه پیرو و هودارانی پیدا کرده است و بسیار طبیعی خواهد بود که سردمداران نهضت لیبرالیسم پس از فروپاشی سوسیالیسم دولتی در انتهای قرن بیستم در عرصه یکه تازی نظامی و سیاسی و حتی اقتصادی امپریالیسم آمریکا بر جهان، شعار نهضت لیبرال دموکراسی به عنوان پایان تاریخ سر دهند.

آنچنانکه فوکویاما می‌گوید البته نباید فراموش کنیم که نهضت لیبرالیستی غرب بعد از دو جنگ بین‌الملل کاملاً مرد و بحرانی بس بزرگتر از بحران سوسیالیست دامن گیرش شد اما بزرگترین هنر تئوریسین‌های لیبرالیستی در این بود که در نیمه دوم قرن بیستم به موازات تکوین بحران سوسیالیسم دولتی دست به بازسازی مجدد خود زدند و بحران سوسیالیسم دولتی را دستمایه و خوراک خود جهت بازتولید مجدد کردند همان کاری که متاسفانه تئوریسین‌های سوسیالیسم در بحران ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ جهانی نظام سرمایه‌داری نتوانستند در جهت بازتولید خود انجام دهد چراکه بحران جهانی سرمایه‌داری در سال ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ شاید بزرگترین بحران تاریخی نظام سرمایه‌داری بود، آنچنانکه بسیاری از تئوریسین اقتصادی سرمایه‌داری آن را از بحران ۲۹ - ۳۰ جهان سرمایه‌داری بزرگتر می‌دانند و آنچنانکه مارکس در کاپیتال مطرح می‌کند بحران‌های سیکلی یا دوره‌ای سرمایه‌داری بزرگترین عامل نابودی نظام سرمایه‌داری غرب می‌باشد ولی با همه این تفاسیر از این بحران بزرگ تاریخ سرمایه‌داری حتی یک مقال تئوری سوسیالیستی زائیده نشد که خود این امر دلالت بر استمرار بحران تئوریک در منظومه معرفتی سوسیالیست می‌کند.

بنابراین تنها بستر حل این بحران ساختاری سوسیالیستی بازتولید تئوری سوسیالیستی می‌باشد که یکی از بسترها برای کشف تئوری‌های سوسیالیستی جهت نجات از بحران تئوریک سوسیالیستی فعلی، فهم تئوریک بحران‌های ساختاری سرمایه‌داری و لیبرالیستی در زمان فعلی می‌باشد. □

ادامه دارد

الگوسازی یا نمونه پروری،



انسان سازی، جامعه سازی، تاریخ سازی

۵ - دینامیزم اسلام تاریخی

علامه محمد اقبال لاهوری در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - ص ۱۴۶ س ۲ «دینامیزم قرآن که گوهر اسلام تاریخی می‌باشد در سه عامل می‌داند که عبارتند از:»

۱ - چند منبعی کردن منابع معرفتی بشر.

۲ - ولادت عقل برهانی استقرائی بشر در زمان پیامبر اسلام.

۳ - خاتمیت نبوت پیامبر اسلام.

ص ۱۴۶ - س ۸ «توجه دائمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد همه سیماهای مختلف اندیشه واحد ختم دوره رسالت است.»

اما معلم کبیرمان شریعتی در طرح مبانی دینامیزم اسلام تاریخی از مسیری غیر از مسیر علامه محمد اقبال لاهوری رفته است چراکه مسیری که اقبال برای طرح دینامیزم اسلام طی کرده است توسط تبیین پروسس تکامل حیات و هدفداری در پیوند با هم در راستای تکوین فرایندهای مختلف وحی از فرایند وحی در وجود تا فرایند وحی در نبات و فرایند وحی در حیوان و انسان به صورت غریزی تا فرایند نبوی وحی در پیامبران ابراهیمی به صورت آگزستانسی و در پله نهائی فرایند وحی در پیامبر اسلام که آنچنانکه اقبال در س ۶ - ص ۱۴۶ کتاب بازسازی می‌گوید: «این کمال وحی بود که خود دریافت که به علت بلوغ عقلانی، انسان دیگر نمی‌تواند رهبری شدن انسان را از خارج از انسان انجام دهد لذا به ختم و قطع خود فرمان داد.»

لذا در این رابطه بود که اقبال طرح مبانی دینامیزم اسلام را از درون در چارچوب خود پدیده وحی نبوی و قرآن جستجو می‌کند و سه عامل فوق را به عنوان عوامل دینامیزم قرآن مطرح می‌کند. اما شریعتی برای طرح دینامیزم اسلام به جای برخورد از درون اقبال، برخورد از برون می‌کند و دینامیزم خود قرآن که از نظر اقبال بر سه پایه قرار دارد تنها به عنوان یک عامل از دینامیزم اسلام تاریخی می‌داند، شریعتی عوامل دینامیزم اسلام را در تاریخی بودن خود اسلام جستجوی می‌کند که از نظر شریعتی عواملی که باعث تاریخی شدن اسلام شده است عبارتند از:

۱ - بستر جامعه‌سازانه نزول قرآن و تکوین ۲۳ ساله اسلام در چارچوب همین حرکت ۲۳ ساله جامعه سازانه.

۲ - تبیین دیالکتیکی انسان و جامعه و تاریخ و وجود در قرآن.

۳ - دینامیزمدار بودن خود قرآن در چارچوب سه عامل تبیینی اقبال.

بنابراین اگر بخواهیم به صورت ترکیبی دینامیزم اسلام تاریخی از منظر اقبال و شریعتی مطرح کنیم باید بگوئیم.

از نظر اقبال و شریعتی دینامیزم اسلام تاریخی:

اولا معلول همان نزول تدریجی ۲۳ ساله تجربه نبوی پیامبر اسلام در بستر پراکسیس اجتماعی می‌باشد.

ثانیا معلول موضوع جامعه‌سازی وحی نبوی پیامبر اسلام است.

ثالثا معلول وجود اصل تکامل در مدت ۲۳ سال تجربه نبوی پیامبر اسلام بر خود وحی و تجربه نبوی می‌باشد.

آنچنانکه عبدالرحمن ابن خلدون تونسی در کتاب «مقدمه تاریخ» خود می‌گوید وحی و تجربه نبوی پیامبر اسلام به موازات سیر زمان و تکامل شخصیت وجود پیامبر اسلام در بستر پراکسیس جامعه‌سازانه به صورت تدریجی در حال تکامل بوده است بطوریکه به موازات افزایش ظرفیت پیامبر اسلام در پذیرش وحی آیات قرآن رفته رفته

تکامل پیدا کرده است. مثالی که ابن خلدون در این رابطه می‌زند تفاوت حجمی آیات مکی با آیات مدنی است که از نظر ابن خلدون علت طولانی بودن آیات مدنی قرآن، تکامل پیامبر اسلام نسبت به پتانسیل جذب وحی بوده است، بنابراین آنچه‌نامه علامه محمد اقبال لاهوری در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام، صفحات ۱۴۳ تا ۱۵۰ مطرح می‌کند تجربی بودن و آگزستانسی بودن خود وحی نبوی پیامبر اسلام به صورت پروسس ۲۳ ساله عامل سوم دینامیزم‌دار شدن اسلام تاریخی می‌باشد.»

خود قرآن هم بر پایه همین سه عامل دینامیزم اسلام تاریخی را تبیین می‌کند چراکه از نظر قرآن.

اولا خود اسلام تاریخی دارای دینامیزم می‌باشد که قرآن این دینامیزم قرآن را به صورت کوثر در سوره کوثر مطرح می‌کند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ - فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ - إِنَّ شَاتِنِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان است بر انسان رحیم هم می‌باشد - ای پیامبر اسلام ما به تو چشمه خود جوش بخشیدیم - پس برای اتصال با پروردگارت کارت را به شایستگی انجام بده - بیگمان برعکس چشمه خود جوش تو اندیشه آن‌ها نازا خواهد بود»

الف - کوثر صفت مبالغه از کثرت به معنای چشمه خودجوش است که دلالت بر دینامیزم‌دار بودن اسلام تاریخی می‌کند.

ب - انحر امر به نحر به معنای کاری را به شایستگی انجام دادن است.

ج - ابتر به معنای نازا است که دلالت بر غیر تاریخی بودن اندیشه دشمنان رویاروی پیامبر اسلام می‌کند که قرآن با لفظ منافقون و کافرون و ظالمون یاد می‌کند و امام علی با لفظ قاسطین و مارقین و ناکثین یاد می‌کند.

در این سوره به صراحت قرآن، اسلام تاریخی پیامبر اسلام را با صفت کوثر تعریف می‌کند که آنچه‌نامه در شرح لغات سوره مطرح کردیم کوثر در لغت به معنای چشمه خودجوش است که این چشمه خودجوش چیزی نیست جز همان صفت دینامیزم‌دار بودن اسلام تاریخی پیامبر اسلام که فوقا از آن تعریف کردیم. بنابراین در این سوره که نام آن هم کوثر می‌باشد قرآن با طرح صفت کوثر بر دینامیزم اسلام تاریخی تکیه می‌کند که البته در برابر اسلام تاریخی در این سوره اندیشه و اعتقادات و افکار جریان‌های متخاصم با پیامبر اسلام را با صفت ابتر بدون دینامیزم یاد می‌کند که از نظر قرآن این امر باعث آن می‌شود تا این اندیشه‌ها و افکار متقابل و متخاصم با اسلام تاریخی به علت دینامیزم نداشتن یا به قول قرآن ابتر بودن از بین بروند، بنابراین رمز حیات تاریخی قرآن و اسلام تاریخی دینامیزم‌دار بودن اسلام تاریخی است و لذا در همین رابطه است که در این سوره قرآن از پیامبر اسلام می‌خواهد که در چارچوب این اسلام تاریخی کارت و رسالت را به نیکی انجام بده.

حال پس از اینکه قرآن بر دینامیزم‌دار بودن اسلام تاریخی تکیه کرد

می‌کوشد به عوامل این دینامیزم‌دار شدن اسلام تاریخی تکیه کند در این رابطه قرآن این عوامل را به این صورت مطرح می‌کند.

۱ - اولین عامل دینامیزم‌دار بودن اسلام تاریخی بستر جامعه‌سازانه ۲۳ ساله اسلام تاریخی است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - لَا أَسْمِ بِهَذَا الْبَلَدِ - وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ - وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ - لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ - به نام خداوند یکه بر همه وجود رحمان است و بر انسان رحیم هم می‌باشد - سوگند به مدینه النبی جامعه الگوئی تو - همان جامعه‌ائی که تو در آن حلول کرده‌ای - یعنی ای پیامبر تو هم عامل این جامعه هستی و هم محصول این جامعه می‌باشی» (سوره بلد - آیات ۱ - ۴).

دلیل این امر هم آن است که کلا انسان در سختی‌های پراکسیس زائیده می‌شود:

الف - «هَذَا الْبَلَدِ» - اشاره به جامعه الگوئی پیامبر اسلام یا مدینه النبی است.

ب - کلمه «حَلٌّ» مصدر به معنای اسم فاعل حلول کننده است.

ج - «كَبَدٍ» به معنای رنج و سختی و خستگی راه و رفتن است.

در این آیات قرآن جهت تعظیم و تکریم جامعه الگوئی پیامبر اسلام که همان مدینه النبی پیامبر اسلام می‌باشد با قسم خوردن به آن یاد می‌کند چراکه محصول ۲۳ سال تلاش شبانه روزی پیامبر اسلام و ۲۳ سال وحی تدریجی بر پیامبر اسلام و ۵۲ سال نبرد و لشکرکشی و ۱۳ سال فرسزای پیامبر چیزی جز همان مدینه النبی و جامعه الگوئی پیامبر نیست. بنابراین جا دارد که قرآن در اینجا با سوگند به آن، آن را تعظیم و تکریم کند البته پس از تکریم با سوگند قرآن در تبیین رابطه این جامعه الگوئی مدینه النبی پیامبر اسلام با خود پیامبر اسلام حقیقتی بزرگتر به نمایش می‌گذرد و آن اینکه، ای پیامبر تو در این مدینه النبی یا جامعه الگوئی حلول کرده‌ای چرا که اصلا این مدینه النبی پیامبر چیزی نیست جز شخصیت به صورت جامعه در آمده خود پیامبر، بنابراین طبیعی است که پیامبر اسلام حلول کننده آن باشد و در ادامه این سوره است که قرآن به طرح رابطه دیالکتیکی بین پیامبر و مدینه النبی می‌پردازد چراکه مدینه النبی را هم سنتز تعریف می‌کند و هم تز، هم ولد تعریف می‌کند و هم والد. البته اول تز یا والد تعریف می‌کند بعد سنتز یا ولد و در توصیف و تبیین این رابطه دیالکتیکی قرآن علتش را در پیوند وجودی بین پراکسیس و انسان می‌داند یعنی علت اینکه پیامبری که خود عامل و خالق جامعه الگوئی یا مدینه النبی بوده به صورت مخلوق این جامعه در می‌آید، این است که اصلا انسان در سختی پراکسیس آفریده می‌شود نه در رفاه آسایش.

خلاصه با یک نگاه کلی به این آیات به صراحت مشخص می‌شود که قرآن موضوع مدینه النبی پیامبر یا جامعه الگوئی یا حرکت جامعه‌سازانه هم برای پیامبر هدف می‌داند و هم بستر و هم موضوع، لذا در این رابطه

است که اولین عامل دینامیزم‌دار شدن اسلام تاریخی از نظر قرآن همان بستر جامعه‌سازانه تجربه نبوی پیامبر اسلام می‌داند.

۲ - دومین عامل دینامیزم‌دار شدن اسلام تاریخی از نظر قرآن، تکامل تدریجی خود پیامبر اسلام در بستر پراکسیس جامعه‌سازانه مدینه النبوی می‌باشد.

سوره انشراح «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ - وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ - الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ - وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ - فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان است بر انسان رحیم هم می‌باشد - ای پیامبر آیا تو این سعه صدر را از عمل جامعه‌سازانه خود حاصل نکرده‌ای - آیا توسط این سعه صدر نبود که تو توانستی سختی‌های راه را تحمل کنی و در خدمت رشد و تکامل خود در آوری - آیا به علت این سعه صدر و تحمل سختی‌ها و تکامل شخصیتی محصول آن نبود که تو ترفیع نام و شخصیت پیدا کردی - پس حال که کمال و رشد تو در گرو پیوند با پراکسیس جامعه‌سازانه است خود را پیوسته به این سختی‌ها بیافکن - و از این راه مسیر وصل پروردگارت را دنبال کن.»

با نگاهی هر چند اجمالی به این سوره به وضوح روشن می‌شود که موضوع سوره انشراح رشد و کمال و تکامل خود پیامبر اسلام در عرصه پراکسیس جامعه‌سازانه می‌باشد تا به این وسیله به پیامبر اسلام تعلیم بدهد که رابطه تو با پراکسیس جامعه‌سازانه مدینه النبوی یک طرفه نیست بلکه دیالکتیکی می‌باشد و تو پیوسته در پیوند با این پراکسیس در حال تکامل می‌باشی و همین تکامل وجودی و شخصیتی تو است که از زاویه دیگر باعث می‌شود تا پتانسیل جذب و حمل وحی را پیدا کنی و اگر اینچنین نبود که تو در این پراکسیس دانا در حال تکامل مستمر باشی، بار عظیم و سنگین جذب و حمل وحی پشت تو را در هم می‌شکست و تو را به زانو در می‌آورد. پس به موضوع کمال و تکامل خود خوب بیاندیش و برای نیل به این کمال و تکامل، خود را گرفتار سختی‌های راه و رفتن بکن و در این بستر به طرف پروردگارت حرکت کن.

۳ - سومین عامل دینامیزم‌دار شدن اسلام تاریخی، تکامل خود تجربه نبوی یا وحی قرآن در بستر پراکسیس اجتماعی می‌باشد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ - قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا - نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا - أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا - إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا - إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا - إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا - وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا - رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا - وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان است و بر انسان رحیم هم می‌باشد - ای ملبس به لباس فاز حرائی - پاره‌ای از شب جز اندکی از آن برخیز - یا نصف آن و یا کمتر از نصف - و یا اندکی بر نصف بیفز و قرآن را با فکر و اندیشه و تعمق بخوان - و با این پراکسیس باطنی خود را آماده کن که بزودی بار وحی سنگین‌تر خواهد شد - بهترین زمان برای

انجام پراکسیس باطنی هنگام شب خواهد بود - زیرا تو در روز گرفتار پراکسیس جامعه‌سازانه خواهی بود - پس در عرصه پراکسیس باطنی شب ذکر خدا را بگو و دست نیاز و حاجت به سمت او دراز کن - همانا پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها است و بجز او معبودی نیست پس او را وکیل خود بگیر» (سوره مزمل - آیات ۱ تا ۱۰).

آنچنانکه در این آیات مشاهده می‌شود قرآن پراکسیس پیامبر اسلام را به سه قسمت یا سه فرایند تقسیم می‌کند:

الف - پراکسیس عملی جامعه سازانه.

ب - پراکسیس باطنی نفسانی.

ج - پراکسیس نظری عقلانی. از آنجائیکه پیامبر اسلام در مرحله ۱۵ ساله فاز حرائی تنها مشغول پراکسیس باطنی حرائی با غارنشینی فردی منهای پراکسیس جامعه‌سازانه بوده است قرآن این پراکسیس مکانیکی باطنی فاز ۱۵ ساله حرائی را برای پیامبر به صورت مزمل و مدثر که به معنای جامعه به خود پیچیده مطرح می‌کند و لذا در این رابطه است که قرآن در این آیات و آیات اول سوره مدثر سعی می‌کند توسط تکلیف پراکسیس جامعه‌سازانه بر پیامبر اسلام او را مجبور به ترک پراکسیس باطنی فردی غارنشینی حرائی بکند که برای انجام این مقصود قرآن در آیات فوق شکل پراکسیس باطنی پیامبر را عوض می‌کند و به جای پراکسیس باطنی فردی و غاری و حرائی معتقد به انجام پراکسیس شبانه باطنی در چارچوب پراکسیس جامعه‌سازانه روزانه می‌باشد. البته در آیات فوق هدف پراکسیس باطنی و عملی و نظری پیامبر اسلام آمادگی جهت جذب وحی کمال یافته می‌داند که قرآن در این آیات با بیان «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» مطرح می‌کند، به عبارت دیگر در این آیات قرآن پیامبر را وادار می‌کند تا با انجام پراکسیس‌های سه گانه:

۱ - «قُمْ اللَّيْلَ» یا پراکسیس باطنی.

۲ - «رَتِّلِ الْقُرْآنَ» یا پراکسیس نظری.

۳ - «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» پراکسیس اجتماعی یا عملی، آماده وحی کمال یافته بکند. بنابراین طبق این آیات به موازات کمال و تکامل پیامبر، وحی پیامبر هم کاملتر می‌شود به عبارت دیگر تکامل وحی پیامبر در گرو تکامل شخصیت پیامبر می‌باشد.

د - معراج، تکامل وجودی و اسری، تکامل وحیانی پیامبر اسلام است. قرآن دو نوع تکامل برای پیامبر اسلام قائل است:

۱ - تکامل وجودی یا شخصیتی پیامبر اسلام.

۲ - تکامل وحی نبوی یا تجربه آگزیستانسی پیامبر اسلام می‌باشد که قرآن تکامل اولی را معراج می‌نامد و تکامل دوم را اسری می‌خواند. در آیات ۱ تا ۱۸ سوره نجم به تبیین تکامل شخصیتی و وجودی پیامبر اسلام می‌پردازد و در آیه ۱ سوره اسری تکامل وحی نبوی پیامبر اسلام را تبیین می‌کند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى - مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى - وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى - عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى - ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى - وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى - ثُمَّ نَنَّا فِتْنَلَى - فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى - فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى - مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى - أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى - وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى - عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى - عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى - إِذْ يَخْفَى السِّدْرَةَ مَا يَخْفَى - مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى - لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى - به نام خداوندی که رحمان است بر همه وجود و بر انسان رحیم هم می‌باشد - قسم به قرآن که مانند نجوم به صورت تدریجی بر محمد نازل شد - که پیامبر اسلام هرگز نه در راه و نه در هدف منحرف نشده است - به رای خود چیزی نمی‌گوید و سخنانش ناشی از هوای نفس نیست - خداوند قرآن و وحی را به او تعلیم داده است - خود پیامبر دارای عقل و اراده‌ای محکم می‌باشد - او تا افق اعلا صعود کرده است - او خود را در صعود به خدا نزدیک و نزدیکتر کرده است - تا آنجا صعود کرده که فاصله‌اش تا خدا به اندازه فاصله میان دستگیره کمان و زه آن است - و بدین ترتیب بود که خداوند بر او وحی کرد آنچه را که وحی کرده است - قلب پیامبر در تجربه نبوی به او دروغ نگفت آنچه را که تجربه کرده بود - آیا شما با او مجادله می‌کنی که خلاف آنچه تجربه کرده است اعتقاد پیدا کند - با اینکه او یکبار دیگر این تجربه را کرده بود - و تا درخت سدر آخر صعود کرده بود - همان درخت سدر آخری که جنت الماوی آنجاست - و در آنجا بود که او بر درخت سدر آخری احاطه می‌یابد آنچه احاطه می‌یابد - آنچه او با قلبش تجربه کرد درست دید و غفلت نورزید - به تحقیق او بعضی از آیات پروردگارش را دید» (سوره نجم - آیات ۱ - ۱۸).

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - منزه ست خدائی که شبانه محمد را از مسجد الحرام به سوی مسجد اقصائی که پیرامونش مبارک ساخت سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند چراکه خداوند شنوا و بیناست» (سوره اسری - آیه ۱).

آنچه از ترکیب این دو دسته آیات می‌توان فهم کرد اینکه:

۱ - هم معراج و هم اسری پیامبر اسلام آنچنانکه اقبال و شریعتی می‌گویند صورتی آگزیستانسی و وجودی داشته است نه سیر و سیاحت فیزیکی، آنچنانکه اسلام روایتی و اسلام حوزه و فقه‌ای در هزار سال گذشته بر طبل آن می‌کوبد.

۲ - به علت آگزیستانسی و وجودی بودن معراج و اسری پیامبر اسلام ما مجبوریم تجربه نبوی یا وحی پیامبر اسلام را آنچنانکه اقبال می‌گوید به صورت آگزیستانسی و وجودی تبیین نماییم.

۳ - ابن خلدون اولین متفکری بود که در قرن هشتم موضوع تکامل و موضوع کیفیت کسب وحی پیامبر اسلام را به صورت آگزیستانسی تبیین کرد.

۴ - از زمان ابن خلدون دو نظریه در خصوص کسب وحی پیامبر اسلام

در میان متفکرین مسلمان مطرح شد:

الف - وحی مکانیکی، ب - وحی آگزیستانسی.

طرفداران وحی مکانیکی که طرفداران اسلام روایتی و فقه‌ای بودند بر پایه تبیین مکانیکی از جهان معتقد بوده و هستند که رابطه پیامبر با وحی رابطه گیرنده و فرستنده می‌باشد و پیامبر اسلام مانند یک گیرنده فرکانسی‌هایی به صورت وحی از بیرون جذب می‌کند که واسطه حامل این فرکانس‌ها بین خداوند و پیامبر اسلام جبریل می‌باشد و خود پیامبر در این رابطه هیچگونه دخالتی نداشته و ندارد، در صورتی که طرفداران وحی آگزیستانسی معتقد بوده و هستند که پیامبر اسلام بر پایه تکامل وجودی و شخصیتی اختیاری و اکتسابی خودش توانسته است به آبخور وحی دست پیدا کند لذا او گیرنده مکانیکی وحی نیست بلکه سازنده ارگانیکی وحی می‌باشد.

۴ - بعد از ابن خلدون بزرگترین متفکری که توانست وحی آگزیستانسی را تبیین علمی بکند حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب «بازسازی فکر دینی» بود و در ادامه اقبال معلم کبیرمان شریعتی است که در مبحث معراج و اسری پیامبر رای آگزیستانسی بودن تکامل و تجربه نبوی پیامبر اسلام را تبیین نمود.

۵ - بدون فهم کیفیت کسب وحی توسط پیامبر اسلام، امکان فهم قرآن و اسلام وجود ندارد چراکه هم قرآن و هم جهان و هم جامعه، تاریخ، انسان در عرصه دو گانه فهم کسب وحی پیامبر صورت دو گانه دارد به همین علت ما بدون بعثت‌شناسی هرگز نمی‌توانیم به اسلام‌شناسی دست پیدا کنیم. بنابراین در بحث بعثت‌شناسی ما باید روشن کنیم که به کدامین وحی اعتقاد داریم؟ وحی آگزیستانسی یا وحی مکانیکی؟ سپس بر حسب نوع اعتقاد به هر کدام از این دو وحی ما باید به تبیین جهان، جامعه، انسان، تاریخ و اسلام بپردازیم. به همین علت اقبال در بازسازی اسلام‌شناسی خود در نوک پیکان بازسازی اسلام از وحی‌شناسی و بعثت‌شناسی شروع کرد.

۶ - بدون اعتقاد به وحی آگزیستانسی ما نمی‌توانیم معتقد به اسلام تطبیقی یا اسلام تاریخی بشویم آنچنانکه اعتقاد به اسلام دکماتیسم معلول اعتقاد به وحی مکانیکی می‌باشد.

۷ - لازمه اعتقاد به دینامیزم قرآن و اسلام تاریخی اعتقاد به وحی آگزیستانسی است، چراکه مبانی دینامیزم قرآن و اسلام تاریخی که شامل:

الف - تدریجی بودن، ب - تکاملی بودن، ج - اجتماعی بودن، می‌باشد که تنها توسط آگزیستانسی بودن وحی پیامبر اسلام قابل تبیین می‌باشد. □

ادامه دارد

رویکرد نوین

محمد

به اقتصاد تاریخ

۱ - قرآن و اقتصاد:

اگر بپذیریم که اسلام دعوتی بوده در قرن هفتم میلادی که مدعی رهائی بشریت و انسان در عصر خود و در همه تاریخ آینده، آیا این دعوت می‌تواند بی تفاوت از کنار اقتصاد جامعه بشر عبور کند؟ آیا دعوتی که در شرایطی از تاریخ بشر حرکت خود را آغاز می‌کند - که نیمی از کره زمین در آتش مناسبات برده‌داری می‌سوزد و نیم دیگر آن در آتش مناسبات زمینداری - می‌تواند بدون برخورد با مناسبات اقتصادی جوامع انسانی، شعار رهائی انسان‌ها در همه زمین و در همه تاریخ بدهد؟ آیا پیامبری که عنوان نخستش در سر لوحه تمامی نامه‌هایش به سران کشورهای جهان در دوران مکی و مدنی این شعار بود «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» ای همه پیروان راه ابراهیمی بیاید حول یک پلاتفرم سه مولفه‌ای با هم وحدت کنیم» (سوره آل عمران - آیه ۶۴) اینک:

الف - با نفی تمام عبودیت سیاسی انسان‌ها در برابر حاکمین جبار بر خود نفی عبودیت غیر الله بکنیم.

ب - و با برداشتن تمام واسطه‌های بین خداوند و بشر نفی الوهیت غیر الله در زمین بکنیم.

ج - و با نفی ربوبیت اقتصادی تمامی اربابان غیر الله در زمین و تاریخ به نفی ربوبیت غیر الله بپردازیم، می‌تواند بی تفاوت از کنار اقتصاد جهانی و تاریخی جوامع بشر عبور کند؟

آیا دعوتی که از همان سال‌های نخست حرکتش در مکه شعار استراتژیکش در کانتکس «لا اله الا الله» عبارت است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ» (سوره الناس - آیات ۱ - ۳) (با نفی ربوبیت و ملوکیت و الوهیت غصب شده تمام رب‌ها و ملک‌ها و واسطه‌های بین خدا و بندگان خدا در زمین، باید این ربوبیت و ملوکیت به خدای واحد برگرداند) می‌تواند تحقق این شعار را بدون یک مبارزه درازمدت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به انجام برساند؟ آیا پیامبری که مدعی است می‌خواهد: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» زنجیرها را از پای انسانیت پاره کند و بار ستم تاریخی از دوش مردم فرو ببرد» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷) می‌تواند مانند خمینی بگوید اقتصاد مال خرافات و تنها با فقه جواهری زمین را بهشت بکند؟

آیا دعوتی که هدف تمام پیامبران الهی را از آغاز تا خاتم شورا نیدن مردم بر حاکمیت‌های غصب شده سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جهت برپائی قسط و عدالت می‌داند «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» همانا ما خداوند پیامبران خود را از آدم تا خاتم با سه سلاح بینه و کتاب و ترازو فرستادیم تا مردم را بر رب و ملک و اله‌های زمینی خود جهت برپائی قسط و عدالت بشورانند و این مردم با تکیه بر آهن خدا و پیامبرش را در مرحله

غیب رسالت یاری کنند» (سوره حدید - آیه ۲۵) می‌تواند بی تفاوت در برابر ارباب اقتصادی و سیاسی و مذهبی غاصب اجتماعی جوامع بشری عبور کند؟

آیا دعوتی که مدعی است هدف بعثت تمامی انبیاء الهی از آدم تا خاتم برای این بوده تا با از بین بردن اختلاف جوامع تاریخی بشر که باعث گردید تا «ما»ی اولیه اجتماع واحد بشری به چالش کشیده شود، دوباره بشریت را به «ما»ی واحد ثانویه بکشانند، «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» جامعه بشریت در آغاز تاریخ خود دارای «ما»ی واحدی بود اما این «ما»ی واحد توسط تکوین «من»های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی غاصب گرفتار اختلاف و شرک شد لذا پیامبران آمدند تا با رفع این اختلاف‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جوامع بشری را دوباره به طرف آن «ما»ی واحد ثانویه حرکت دهند «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره بقره - آیه ۲۱۳) ولی به علت اینکه روحانیت وابسته به این ادیان در غیبت این پیامبران، پیام پیامبران را در خدمت منافع خود در آوردند حرکت انبیاء را دچار انحراف کردند البته در تحلیل نهائی خداوند این پیروان را به طرف نهایت توحید خود که همان صراط مستقیم است هدایت خواهد کرد می‌تواند چشم خود را در برابر اقتصاد تاریخی ببندد و مانند خمینی به اقتصاد در تعریف شکم بارگی یا مانند بازرگان پیر و عبدالکریم سروش به اقتصاد به عنوان دنیاگرایی و نفی آخرت نگاه کند؟ آیا دعوتی که اراده خداوند را در حاکمیت اقتصادی و سیاسی مستضعفین بر تاریخ و بر کل زمین تعریف می‌کند.

سوره قصص - آیه ۵ «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أُيَمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» - و ما خداوند با اراده خویش بر مستضعفین زمین منت نهادیم چراکه تنها آنها را وارث اقتصادی و سیاسی تاریخ و زمین تعیین کردیم.»

سوره انبیاء - آیه ۱۰۵ «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» - از همان آغاز این قانون قطعی لایتنجیر از زبور داود تا قرآن محمد اعلام کردیم که وارث اقتصادی و سیاسی آینده تاریخ بشریت عبادی الصالحون یا مستضعفین بر شوریده بر قاسطین زمین می‌باشند» می‌تواند در برابر اصل اقتصاد و معیشت اجتماعی و تاریخی بشر بی تفاوت باشد و چشم بسته عبور کند؟

آیا قرآنی که انسان را موجودی ژنریک یا اجتماعی بالطبع و ذاتی می‌داند:

سوره یونس - آیه ۱۹ «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» - مردم از همان آغاز پیدایش به صورت اجتماعی واحد بودند اختلاف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در جامعه انسانی بعدا پیدا شد» و برعکس ژان ژاک روسو برای جامعه انسانی هویتی مستقل از فرد قائل است.

سوره بقره - آیه ۱۴۱ «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَرَكَمَ مَا كَسَبَتْمْ وَلَا يُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» - جوامع گذشته انسانی هر کدام دستاوردی مخصوص به خود داشتند آنچنانکه جامعه امروز شما خود نیز دستاوردی خاص خود دارد چراکه هر جامعه‌ای مسئول عمل خود است» و برای اجتماع انسانی عمر مشخص قائل است.

سور اعراف - آیه ۳۴ «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» - برای هر اجتماع انسانی عمری وجود دارد که جلو و عقب شدن از آن غیر ممکن می‌باشد» همچنین برای هر اجتماع انسانی کتابی خاص خود قائل است.

سوره جاثیه - آیه ۲۸ «... كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا...» - هر اجتماعی در حرکت خودش تنها به طرف کتاب خودش حرکت می‌کند» و به همین ترتیب برای هر اجتماع انسانی معتقد به درک و شعور و فهم می‌باشد.

سوره انعام - آیه ۱۰۸ «زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ...» - عمل هر اجتماع انسانی برای آن اجتماع زینت قرار دادیم» آیا می‌تواند در رابطه با موضوع معیشت و اقتصاد جامعه به صورت یک امر حاشیه‌ای برخورد بکند و بخواهد مانند رژیم مطلقه فقه‌ای توسط فقه سنتی یا اسلام دگماتیسم جامعه را هدایت بکند؟

آیا پیامبری که اجتماع انسانی را یک حقیقت متحول و متغیر و متطور و تکامل پذیر در بستر تاریخ می‌داند:

سوره رعد - آیه ۱۱ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» - خداوند سرنوشت هیچ اجتماع انسانی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خود آن اجتماع بدست خودش وضعییت خود را تغییر دهند» می‌تواند نسبت به نقش اقتصاد و مناسبات اقتصادی نسبت به این تغییر و تکامل و تطور اجتماعی ساکت باشد؟

آیا پیامبری که شعارش برای جامعه «زنده باد نان است - الهم بارکنا للخبز» می‌تواند نسبت به اقتصاد به عنوان یک اصل در حرکت اجتماع بی تفاوت باشد؟

آیا اسلامی که پیامبرش شعار می‌دهد که: «الناس سواسیه کاسنان المشط» - مردم اجتماع اسلامی و توحیدی مانند دندانهای شانه باهم مساوی هستند» می‌تواند نسبت به بر تری طبقاتی در یک جامعه طبقاتی بی تفاوت باشد؟

آیا پیامبری که استمرار حیات جامعه را بر کفر و شرک ممکن می‌داند اما بر ظلم اقتصادی ممکن نمی‌داند «الدنيا يبقي مع الكفر ولا يبقي مع الظلم» - جامعه بر کفر می‌تواند باقی بماند اما بر ستم اقتصادی نمی‌تواند پایدار باشد» می‌تواند بدون تکیه محوری بر اقتصاد جامعه را به طرف ایمان و تقوا هدایت کند.

آیا محمدی که معاش را بستر ساز معاد می‌داند، می‌تواند بدون اقتصاد دست به جامعه سازی بزند؟

آیا اسلامی که امام علی یکی از دستپروردگانش فقر اجتماعی را موت اکبر برای جامعه می‌داند، نهج البلاغه شهیدی - حکمت شماره ۱۶۳ - صفحه ۳۹۱ «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ» و همین امام علی در نخستین بیانیه‌ای که پس از به قدرت رسیدنش در جمع اعلام می‌کند تنها راه رسیدن به عدالت اجتماعی عبور از عدالت اقتصادی می‌داند، نهج البلاغه شهیدی - خطبه ۱۵ - صفحه ۱۶ «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءِ، وَ مُلِكَ بِهِ الْأَمْوَاءِ لَرَدَدْتُهُ - فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَ مِنْ ضَاقٍ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ» - برای استقرار عدالت اجتماعی به خدا سوگند تمامی ثروت‌های اجتماعی را به جامعه بر می‌گردانم حتی اگر به مهریه زنانان در آمده باشد» می‌تواند به اقتصاد جامعه به عنوان یک اصل توجه نکند؟

آیا اسلامی که ابوذر، مسیح این امت در توصیف جایگاه اقتصاد در اسلام می‌گوید: «عجبت لمن لا يجد القوت في بيته كيف لا يخرج على الناس شاهرا سيف» - من تعجب می‌کنم از طبقه و گروه اجتماعی که در یک جامعه طبقاتی در خانه خود قوتی نمی‌یابند و با قیام مسلحانه به تغییر آن جامعه نمی‌پردازند» می‌تواند نسبت به اقتصاد جامعه به صورت امری حاشیه‌ای و فرعی نگاه کند؟

۲- مبانی عدالت اقتصادی یا قسط تاریخی از نگاه محمد:

بدون شک محمد در قرن هفتم میلادی در مکه و جامعه‌ای، نهضت رهایی‌بخش انسانی و تاریخی خودش را در دو فرایند آگاهی‌بخش مکی و آزادی‌بخش مدنی به انجام رسانید که آن جامعه بیش از هر عاملی در آتش تبعیض طبقاتی می‌سوخت. تبعیض طبقاتی که سردمداران آن می‌کوشیدند توسط مذهب شرک آن را برای مردم توجیه دینی بکنند تا مستضعفین آن جامعه راحت‌تر تن به قبول آن تبعیض خرد کننده اجتماعی بدهند. آنچنانکه جامعه بین‌المللی در قرن هفتم میلادی بیش از هر چیز در آتش جنگ طبقاتی می‌سوخت، لذا بسیار طبیعی بود تا این پیامبر که به قول امام علی قصد داشت تا انسانیت را در بستر خودآگاهی اجتماعی

و انسانی به رهائی برسانند، نهج البلاغه شهیدی - خطبه یک - صفحه ۶
سطر اول «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ - أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْأَدُوهُمْ مِيثَاقَ
فِطْرَتِهِ، وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثْبِرُوا
لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ - پس در میان جوامع پیامبرانی را برگزید و پیامبرانی
فرستاد تا آنان را به خودآگاهی برسانند و در بستر آن خودآگاهی آنان را
بر دقائن اندیشه و خرد جمعی خود که مسکوت مانده بود بر آشوبانند،
مبارزه رهائی‌بخش خود را از مسیر مبارزه عدالت طلبانه عبور دهد.»
در این رابطه مهم‌ترین موضوعی که باید به آن توجه بشود پلاتفرم یا
برنامه کوتاه مدت و درازمدت پیامبر اسلام جهت انجام این پروژه نفس
گیر تاریخی بود. به عبارت دیگر مبانی نظری و عملی پیامبر اسلام
جهت مبارزه عدالت طلبانه چه در فرایند مکی و چه در فرایند مدنی
عبارت بودند از:

الف - تبیین فلسفی انسان و جامعه و تاریخ به صورت سه موضوع
متطور در بستر دیالکتیک انسانی و دیالکتیک اجتماعی و دیالکتیک
تاریخی. توضیح اینکه قرآن علاوه بر اینکه برای سه موضوع انسان و
اجتماع و تاریخ هویتی مستقل از هم قائل است و جدای از اینکه قرآن
هر سه موضوع انسان و اجتماع انسانی و تاریخ جوامع به صورت سه
حقیقت متطور و متحرک و دائما در سیلان می‌داند، یعنی قرآن تکامل
انسان را در گرو تکامل جامعه می‌داند و تکامل جامعه را در گرو تکامل
تاریخ و هرگز این سه‌طور و تکامل به صورت فردی و مکانیکی مورد
مطالعه قرار نمی‌دهد، بلکه بالعکس در پیوند و رابطه تنگاتنگ با یکدیگر
مورد مطالعه قرار می‌دهد که بستر این سیلان را در سه عرصه انسان
و اجتماع و تاریخ دیالکتیک سه گانه انسان و اجتماع و تاریخ می‌داند
که باعث شده تا این تحول دائمی سه موضوع انسان و اجتماع و تاریخ
صورتی قانونمند و رو به جلو و هدفدار داشته باشند و لذا در این رابطه
موضوع عدالت اجتماعی یا عدالت اقتصادی قرآن به صورت تاریخی
و درازمدت در گذشته و حال و آینده جهان نگاه می‌کند نه به صورت
منفرد و موضعی.

ب - قرآن انسان را موجودی بالطبع اجتماعی می‌داند و تکامل فرد انسان
را در بستر تکامل اجتماع تبیین می‌کند و هرگز به تکامل زاهدانه و
خانقاهی و صوفی منشانه و مکانیکی و فردی مانند تصوف هند شرقی یا
مسیحیت تحریف شده قائل نیست، بلکه بالعکس رهبانیه اسلام را در بستر
جهاد اجتماعی تعریف می‌کند نه بالعکس.

ج - قرآن به موضوع اقتصاد در بستر تبیین عدالت اجتماعی از آن
به صورت یک پدیده تاریخی و اجتماعی نگاه می‌کند نه در شکل
اکنونیستی و اندیویدالیستی و مکانیکی و فردی، آنچنانکه سرمایه‌داری
قرن ۱۸ و ۱۹ تبیین می‌کردند.

د - نگاه اجتماعی و تاریخی قرآن به موضوع اقتصاد باعث شده تا -
برعکس نگاه اکنونیستی اقتصاددانان سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن
نوزده - قرآن موتور حرکت تاریخ و جامعه در کانتکس تکامل ابزار
تولید تبیین نکند بلکه بالعکس قرآن موتور حرکت جامعه و تاریخ انسان
را به صورت رابطه تقابل بین ابزار تولید و انسان تبیین نماید که در این

صورت برعکس شکل قبل موتور تکامل به صورت انسانی در می‌آید نه
ابزاری. به این ترتیب که در تحلیل نهائی این انسان است که عامل تکامل
ابزار تولید می‌شود و در بستر رابطه پراکسیس - که این انسان با ابزار
تولید دارد - انسان به همان میزان که در بستر آزادی و رابطه تطبیقی
با محیط بستر ساز تکامل ابزار تولید می‌شود به همان میزان ابزار تولید
تکامل یافته عامل تکامل انسان می‌شود، چراکه آنچنانکه قبلا در تعریف
پراکسیس مطرح کردیم «انسان کار می‌سازد، کار نیز انسان می‌سازد»،
اینکه انسان چگونه کار می‌سازد و کار چگونه انسان را می‌سازد؟ برای
تبیین این رابطه دو طرفه دیالکتیکی باید توجه داشته باشیم که انسان
در چارچوب آزادی خود و رابطه تطبیقی با محیط، کار می‌سازد. از
آنجائیکه کار انسان به صورت ابزار تولید تبلور پیدا می‌کند ابزار تولید
در کنش مقابل با محیط در ادامه طولی دستان ابزار ساز انسان بستر
تکامل انسان را فراهم می‌کند. بنابراین برعکس سوسیالیسم نیمه دوم قرن
نوزدهم قرآن به جای تبیین ابزاری از تکامل معتقد به تبیین انسانی از
تکامل جامعه و تاریخ می‌باشد.

ه - قرآن مانند ژان ژاک روسو تئورسین‌های لیبرالیستی قرن ۱۸ و ۱۹
و ۲۰ هرگز با اصالت انحصاری دادن به فرد به جامعه و تاریخ انسانی
به عنوان امر کاذب و اعتباری و تابع نگاه نمی‌کند، بلکه بالعکس با
اصالت دادن تاریخی به اجتماع انسانی و قانونمند دانستن حرکت تطوری
آن موتور تکامل انسان و تاریخ را در بستر جامعه تبیین می‌کند نه فرد
انسان. از نظر قرآن سعادت انسان در گرو سعادت جامعه می‌باشد نه
بالعکس به همین دلیل زهره بن عبدالله در برخورد با رستم فرخ زاد
آنچنانکه طبری در تاریخ خود می‌گوید پس از اینکه رستم فرخ زاد او را
دعوت به معامله فردی کرد در پاسخ به دعوت او فلسفه مبارزه خود را
اینچنین تبیین می‌کند، «بَعَثَ لِنُخْرَجَ الْعِبَادَ مِنَ الْعِبَادِ إِلَى الْعِبَادَةِ لِلَّهِ
وَ مِنْ جُورِ الدِّيَانِ إِلَى الْعَدْلِ الْإِسْلَامِ وَ مِنْ ذُلِّ الْأَرْضِ إِلَى الْعِزِّ السَّمَاءِ - ما
برای نجات انسان‌ها قیام کردیم تا آن‌ها بندگی یکدیگر را رها کنند و با
عدالت اجتماعی به ستم طبقاتی پایان دهند و با اعتلای وجودی در حرکت
اجتماعی از انحطاط فردی رهائی بخشند.»

ز - از نظر قرآن تاریخ مانند اجتماع انسانی دارای هویتی مستقل و
متطور و قانونمند و دیالکتیکی و هدفدار و حرکتی به سمت آینده دارد
که معلول حرکت دیالکتیکی جامعه انسانی می‌باشد و از امه واحد اولیه
شروع شده و تا مرحله وراثت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مستضعفین
بر کره زمین پیش می‌رود.

ح - عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم قرآن نه مانند سوسیالیسم امام محمد
غزالی یک سوسیالیسم اخلاقی است تا به صورت فردی و غیر قانونمند
و غیر تاریخی و نظری بتوانیم به آن دست پیدا کنیم و نه مانند سوسیالیسم
ابزاری سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا است تا
توسط فراهم کردن بستر یک طرفه تکامل ابزار تولید بتوانیم به آن
دست پیدا کنیم، بلکه بالعکس عدالت اجتماعی یا عدالت اقتصادی یا قیام
بالقسط قرآن یک سوسیالیسم واقع‌گرایانه و علمی می‌باشد که بر دو پایه
استوار می‌باشد، اول تولید اجتماعی، دوم اجتماعی شدن تولید و توزیع و

مصرف. بنابراین تا زمانی که در یک جامعه تولید صورت فردی دارد امکان ایجاد عدالت اقتصادی و اجتماعی به صورت اجتماعی و نظامی وجود ندارد و هر گونه حرکت عدالت خواهانه چهره مکانیکی و فردی به خود می‌گیرد، پس اول باید تولید اجتماعی بشود تا جامعه به معنای کلاسیک و مدرن و غیر سنتی آن تحقق پیدا کند، در چنین اجتماعی است که جهت عدالت اجتماعی و سوسیالیسم بستر آماده می‌باشد؛ لذا تا قبل از تحقق اجتماع مدرن توسط تولید اجتماعی هر گونه حرکت عدالت‌خواهانه اجتماعی محتوم به شکست خواهد بود.

ط - هم علامه اقبال لاهوری و هم شریعتی هر دو به اولویت اصل عدالت اجتماعی و تحقق سوسیالیسم در مبارزه با سرمایه‌داری معتقد بودند اما تفاوت آن‌ها در این بود که اقبال در کانتکس موتور اندیشه و فکر به تبیین تاریخی اجتماع و انسان و تاریخ و در نتیجه سوسیالیسم می‌پرداخت، در صورتی که شریعتی بر پایه سوسیالیسم علمی معتقد بود، برعکس سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا، سوسیالیسم یک علم نیست بلکه سوسیالیسم علمی است. تفاوت این دو ترم از نظر شریعتی در این است که وقتی که می‌گوئیم سوسیالیسم علمی است معنای این ترم این است که سوسیالیسم یک پدیده اجتماعی و تاریخی قانونمند است که ما می‌توانیم آن را کشف کنیم، اما معنای ترم سوسیالیسم یک علم است آنچنانکه سوسیالیست‌های کلاسیک قرن نوزدهم اروپا می‌گفتند سوسیالیسم به صورت یک جبر تاریخی در می‌آید که تحقق آن خارج از اراده انسان می‌باشد که این عامل باعث بحران سوسیالیسم قرن بیستم گردید.

ی - عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم از نظر قرآن به صورت یک پدیده اجتماعی می‌باشد نه یک پدیده اشتراکی، آنچنانکه سوسیالیست‌های کلاسیک قرن نوزدهم مطرح می‌کردند. توضیح آنکه از آنجائیکه قرآن با اصالت دادن به اجتماع و تاریخ، اجتماع انسانی را به صورت امری منطور و قانونمند و متحرک می‌داند، در راستای سعادت جامعه، سعادت فرد و تاریخ را تبیین می‌کند. در این رابطه است که «ضربه علی یوم الخندق افضل من العباده ثقلین» - تنها یک ضربه امام علی در جنگ خندق از نظر پیامبر اسلام از تمامی عبادت‌های بشریت حال و آینده بیشتر ارزش دارد» چراکه آن ضربه امام علی در یوم خندق فونکسیون اجتماعی داشت، در صورتی که عبادت ثقلین یا عبادت حال و آینده بشریت فونکسیون فردی دارد. بنابراین عدالت اجتماعی از نظر پیامبر و قرآن صورت اجتماعی دارد که از نظر قرآن تنها از طریق شوراها قابل تحقق می‌باشد در صورتی که عدالت اشتراکی یا سوسیالیسم اشتراکی به جای شوراها توسط دولت تحقق پیدا می‌کند که این امر آنچنانکه میلوآن جیلاس می‌گوید: «باعث تکوین طبقه جدیدی به جای شوراها می‌شود»، بنابراین سوسیالیسم یا عدالت اجتماعی قرآن یک سوسیالیسم شورائی یا یک سوسیالیسم اجتماعی است نه یک سوسیالیسم اشتراکی که بخواهد توسط دولت به اجرا دارید در نتیجه سوسیالیست شورائی یا اجتماعی مورد نظر اسلام و قرآن خود نفی کننده یا تضعیف کننده دولت به عنوان یک بوروکراسی قدرتمند می‌باشد.

۳ - «ما»ی اجتماعی یا «من» فردی در آینه اقتصاد تاریخی قرآن:

مبنای اصلی اقتصاد تاریخی قرآن اولاً بازگشت پیدا می‌کند به تبیین قرآن نسبت به دو مؤلفه «من» و «ما»، ثانیاً به موضعگیری قرآن نسبت به پدیده شوم استثمار در جامعه انسانی بر می‌گردد، ثالثاً به جایگاه کار و تبیین فلسفی یا اقتصادی پدیده کار در قرآن و اسلام بر می‌گردد، رابعاً به هدف تولید بازگشت پیدا می‌کند. بنابراین مبانی اقتصاد تاریخی از نظر قرآن عبارتند از:

الف - تبیین قرآن در خصوص چگونگی تکوین «من» و «ما»ی انسانی و اجتماعی.

ب - تبیین پدیده استثمار از نظر قرآن.

ج - تبیین اقتصادی و تاریخی از کار انسان.

د - جایگاه تولید در اقتصاد.

بنابراین تا زمانی که موضع قرآن نسبت به این چهار پدیده مشخص نشود ما نمی‌توانیم به جایگاه اقتصاد تاریخی از نظر قرآن پی ببریم. در این رابطه است که در خصوص موضوع اول - آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم - موضع قرآن در خصوص «من» و «ما» قرآن با بالطبع دانستن زندگی اجتماعی انسان اصالت تاریخی به «ما» می‌دهد و تکوین «من» در تاریخ انسان معلول استخدام طلبی انسان در عرصه مالکیت بر ابزار تولید می‌داند که این امر باعث شکل‌گیری پدیده استثمار در تاریخ بشر می‌شود. کار در قرآن یک پدیده‌ای است که خاص انسان می‌باشد و اصالت انسان از نظر قرآن جز کار و عمل انسان چیزی نیست، پس قرآن اولاً اصالت به «ما»ی اجتماعی می‌دهد نه «من» فردی، در ثانی کار انسان را به عنوان جوهر انسان می‌داند، ثالثاً قرآن به استثمار به عنوان یک پدیده شوم تاریخی نگاه می‌کند که باعث به هم خوردن تعادل اجتماعی می‌شود. تولید در این اقتصاد بر مبنای نیاز جامعه و در خدمت اجتماع می‌باشد نه - آنچنانکه در سرمایه‌داری مادیت پیدا کرد - به عنوان کالا جهت مبادله در بازار. در داستان خرماهای طبقه بندی شده میثم تمار و برخورد امام علی با آن خرماها مشاهده کردیم که امام علی با مخلوط کردن خرماها با دستان خودش به میثم تمار گفت «تو با طبقه بندی کردن خرماها جامعه را دسته بندی می‌کنی خرماهای مخلوط را به قیمت میانگین به همه جامعه بفروش» بدین ترتیب امام علی با تولید برای بازار مخالفت کرد و معتقد به تولید برای نیاز مصرفی مصرف کننده بود و به این ترتیب است که اقتصاد از صورت اکونومیستی در دکتترین قرآن خارج شد و صورت تاریخی به خود می‌گیرد. □

ادامه دارد